



شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی (۳)

رادیکالیسم بورژوازی، پرولتاریا و آلترناتیو کمونیستی

رادیکالیسم بورژوازی، توجیه تاریخی خود را در اولین دهه های قرن نوزدهم میلادی یافت. در زمانی که انقلاب صنعتی به اوج خود رسیده و تمامی روابط درونی و ظاهر جوامع سرمایه داری را منقلب ساخته بود. زمانیکه رقابت بین سرمایه داران و صاحبان صنایع، تولید انبوه را به حدی رسانده بود که بازار داخلی اشباع شده و ضرورت ایجاد بازار جهانی بر سرمایه داران و حکومت های ایشان، در شکل بحرانهای مازاد تولید، فشار می آورد. اما، اصلاحات قانونی لازم در قوانینی مانند تعرفه های حمایتی گمرکی و محدودیت های مبادلاتی که تأثیر مستقیمی بر روابط زیربنایی از جمله قیمت ها و دستمزدها و نرخ بهره و در نتیجه نرخ ارزش اضافی داشت، امکانپذیر نبود. چرا که در مراحل اول رشد سرمایه داری، قدرت اقتصادی و اجتماعی، به اشراف روستایی بورژوا شده و مالکین «رانت خوار» و انحصارهای بازرگانی وابسته به ایشان، چون کمپانی هند شرقی و غربی و ... منتقل ساخته بود و ایشان کنترل انحصاری قدرت سیاسی را در اختیار داشتند و مانع هرگونه تغییری به نفع بورژوازی صنعتی تازه به دوران رسیده می شدند. در آغاز قرن نوزدهم و رشد انقلابی صنعت، قدرت اقتصادی به این قشر نوظهور از سرمایه داران منتقل شده بود، بدون آنکه تغییری در ترکیب قدرت سیاسی و حکومتی و نظام مقننه و قضایی ایجاد شده باشد. این تضاد بین قدرت اقتصادی در مقابل انحصار سیاسی، مولود فلسفه و خط مشی سیاسی ای شد که در روند شکلگیری اش به «رادیکال ها» و یا «لیبرال رادیکال» شهرت یافت. در اینجا وارد مباحث فلسفی ایشان و چگونگی بنیانگذاری «فلسفه علم» یا «پوزیتیویسم» نمی شویم. اما این را میگوییم که از دومین دهه ی قرن نوزدهم تا اولین جنگ امپریالیستی «کریمه» در دهه ششم همان قرن، جنبش اقتصادی و سیاسی ای بوجود آمد که پایه گزاران و رهبران آن از بورژوا رادیکال ها بودند. سیاست های سیاسی و اقتصادی ای که در این چهار دهه بوسیله این جنبش و در راستای منافع بورژوازی صنعتی آن دوران پی ریزی شد، با اینکه دیگر هیچگونه توجیه تاریخی ای ندارد، اما، تبدیل به خط مشی ای شده است که بورژواهای کنار گذاشته شده از قدرت سیاسی، برای باز کردن فضایی برای خودشان در درون نظام سرمایه داری، به آن متوسل می شوند. همان سیاست هایی که هم اینک از طرف بورژوا-رادیکالهایی چون اکبر گنجی، سازگارا و افشاری و حقیقت جو و ... تبلیغ می گردد.

بطور خلاصه، خط مشی لیبرال رادیکال ها، مبارزه علیه قدرت از طریق مسالمت آمیز و در چهارچوب قانونی با تأکید در حفظ نظام سرمایه داری است. در قرن نوزدهم، لیبرال رادیکال های انگلیسی، در اولین قدم خود برای باز کردن راه، و عبور از سد محدودیت های انتخاباتی پارلمان، نیاز به اصلاحات در قوانین انتخاباتی داشتند و برای کسب اکثریت در پارلمان، نیاز به برداشتن محدودیت از انتخاب کنندگان، بویژه از طبقه کارگر داشتند. پس با شعار «حق رأی عمومی» و مترادف قرار دادن آن با «نظام دموکراسی» توانستند کارگران را بسوی منافع خود جلب کرده و از طریق مبارزات و تظاهرات های خیابانی کارگران، سرمایه داران سنتی را وادار به عقب نشینی و سازش با خود کنند. این قوانین در سال 1832 به نفع بورژوازی صنعتی تغییر کرد، اما، منافع کارگران نادیده گرفته شد و نه تنها «حق رأی عمومی» پذیرفته نشد، بلکه حتی در چند حوزه ای که کارگران، زیر قوانین اصناف قدیمی قادر به رأی دادن بودند نیز از ایشان گرفته شد. اما این اقدام دو چیز ماندگار برای بورژواهای غیر حاکم جهان به سنت گذاشت. اول، محدود کردن «دموکراسی» به تعریف «حق رأی عمومی»، و دوم، تاکتیک استفاده از نیروی اعتراضی کارگران برای پیشبرد منافع خود و خیانت به آنها در نیمه راه! این اقدام بار دیگر با فاصله چند سال کوتاه، در زمینه اصلاح «قانون غلات» تکرار شد.

باید در اینجا یادآوری کرد که خط مشی بورژوا رادیکالها، حتی در همان زمان هم از طریق رابرت اوئن، وارد جنبش سوسیالیستی شده بود. هنگامیکه در اثر این خیانت، طبقه کارگر انگلستان به ایجاد «جنبش چارتریستی» اقدام نمود، رابرت اوئن با بیان اینکه «اگر قرار باشد که شما سال آینده با حق رأی عمومی و انتخابات بوسیله صندوق آرا، پارلمان جدید را برگزینید، این پارلمان احتمالاً کمترین فایده و بیشترین آشفتگی را دارا خواهد بود، و بدترین مجمع عمومی ممکن خواهد بود که تا کنون بر این کشور حاکمیت داشته است» از حمایت چارتریست ها سر باز زد. در صورتیکه خود او کارگران را به اقدام برای بهتر کردن شرایط زندگی شان به مبارزه برای بالا بردن دستمزدها و بهینه سازی شرایط صنفی شان تشویق می نمود. اکنون میسیم، در حقیقت، نتیجه نفوذ ایدئولوژی لیبرالیسم در جنبش کارگری است که مبارزات کارگران را به مبارزات صنفی خلاصه کرده و دایره ی سیاست را به نخبان بورژوا تسلیم می سازد.

شماره نهم، سال اول،

ششم مرداد ماه ۱۳۸۸

در این شماره می خوانید

سرمقاله :

* رادیکالیسم بورژوازی، پرولتاریا و آلترناتیو کمونیستی (بخش پایانی)
متون آموزشی:

* بحثی درباره ی مبانی دموکراسی

مشارکتی، آناتومی دموکراسی
مشارکتی (قسمت سوم)

* دموکراسی و مبارزه طبقاتی/کتاب

دوم: مبارزه طبقاتی در انگلستان
پرولتاریا (قسمت دوم)

خبرهای کوتاه:

* اخبار مبارزات مردمی از 30 تیر تا پنجم مرداد

* پیامهای «ندای سرخ»

نامه های رسیده:

* دختران ما و دختران آنها: فرهاد رها

* طبقه کارگر ایران در کجای این

جنبش ایستاده است؟ «بچه های اعماق» واقعی

* یکی روبهی دید بی دست و

پای... م.م

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان مردم پخش

کنید!

یافت. (نقل به مضمون)

پس از کمون، در هر جامعه ای که دولت سرمایه داری از طریق انقلاب اجتماعی شکسته شد، حکومت های شورایی خلاء قدرت سیاسی را پر کردند. در روسیه و آلمان و انگلستان و ... در اوایل قرن بیستم تا به امروز، این اصل حقانیت خود را بارها ثابت کرده است. در ایران نیز، در دوران انقلابی اخیر، با اینکه در 22 بهمن 1357، ضد انقلاب به پیروزی رسید، اما به علت اینکه حکومت سلطنتی فرو پاشید و دولت موقت ضد انقلابی آمادگی پر کردن خلاء قدرت را نداشت، برای مدتی اداره امور بر دوش شوراهای کارخانه ها و کمیته های محلی افتاد. اما متأسفانه اهالی متوهم و رهبران سیاسی «کمونیست» متوهم تر از اهالی، این موقعیت را شناسایی نکردند و در نتیجه تنها نقش سرایدار قدرت را برای بورژوازی بازی کرده و هنگامیکه بازسازی قدرت هر می باندازه ای پیش رفت که توانایی مدیریت اجتماعی را به دستگاه حکومتی بورژوازی باز گرداند، علیرغم مقاومت های دیر هنگام، این نهادهای انقلابی منحل گشته و جای خود را به ارگان های حکومتی و نهادهای اسلامی وابسته به آن دادند.

حال با این پیش زمینه ی تاریخی بیاییم و بر صحنه سیاسی «کمونیستی» در ایران نگاهی بیاندازیم. در وحله اول می بینیم که کلیه مدعیان احزاب «کمونیستی» و «کارگری» به بهانه های مختلف، هدف خود را شراکت در ساختارهای هر می قدرت بورژوازی قرار داده اند. یکی به بهانه «انقلاب دو مرحله ای»، در این خیزش انقلابی، به دنبال بخش «انقلابی» بورژوازی می گردد تا با اتحاد ایشان بتواند «جمهوری دموکراتیک نوین» را مستقر سازد (حزب کمونیست و رنجبران و ...) و دیگری صریحاً به دنبال شراکت در «مجلس موسسان» بورژوازی است (احزاب حککا). این راه حل ها، نهایتاً در مسیر اپورتونیستی بازسازی قدرت بورژوازی و جلوگیری از شکل شورایی قدرت و تسلیم طلبی طبقه کارگر می باشند. برخی از ایشان، ما را به یاد «اوتن» می اندازند که ظرفیت طبقه کارگر را مبارزه برای خواسته های صنفی «اول ماه مه 88» دیده و مبارزه برای قدرت سیاسی را فقط شایسته نخبگان سیاسی (یعنی خودشان) می دانند، و دیگران خواسته های چند ماده ای «دمکراتیک» را مقابل کارگران گذاشته و بنوعی دیگر، رسالت تاریخی طبقه کارگر را در ساختن جامعه ای نوین از طریق استقرار حکومت شورایی نفی می کنند. بیهوده نیست که طبقه کارگر نظر خوشی نسبت به ایشان ندارد و متأسفانه، در جدایی از کمونیست های انقلابی، گنج مبهوت مانده است. او با رجوع به حافظه ی تاریخی طبقاتی خود تشخیص داده است که دخالت در این غوغا تنها کمک کردن به تعویض کلاه سرمایه داران است و تأمین کننده منافع او نیست. اما، متأسفانه از نقش تاریخی خود و قدرت تأثیرگذاری اش در جریانات سیاسی بی خبر است و نمی تواند از چنین موقعیتی که نهایتاً نتیجه ی مبارزات طبقاتی سالهای اخیر است به نفع خود استفاده برد.

آنچه در چنین زمانی ضرورت خود را برجسته کرده است، لزوم ایجاد حزب طبقه کارگری است که با زدودن تئوری های روبریونیستی و اپورتونیستی قرن گذشته، حول برنامه ی انقلابی با هدف استراتژیک استقرار حکومت شوراهای، و تاکتیک طرد کلیه ی راه حل های بورژوازی و اپورتونیستی، با طرح خواسته های فوری این طبقه، در مبارزه روزمره اش، در کنار او قرار گیرد و با آموزش علم مبارزه طبقاتی و سازماندهی سیاسی و صنفی اش، او را برای احراز مقام رهبری انقلاب رهنمون سازد.

اما اینکه از لحاظ عملی چگونه می توان به چنین ضرورتی پاسخ داد، مطالبی است که هم از حوصله ی این مقاله خارج است، و هم محل بیانش در چنین نشریه ای نیست.

پیش بسیوی ایجاد حزب طبقه کارگر
پیش بسیوی استقرار حکومت شوراهای

پایان

و اما حمایت از «بازار آزاد» و «اقتصاد رقابتی»، «تجارت آزاد» و «دخالت حداقلی حکومت در اقتصاد» در دهه های 40 و 50 قرن نوزدهم با گرفتن رهبری بورژوا رادیکال ها به دست «مکتب منچستر» و «ریچارد کابدن» به جزئی از خط مشی ایشان تبدیل گشت. در حقیقت، «قانون غلات» قانون حمایتی ای بود که دروازه های وارداتی کشور را بسته و تعرفه های گمرکی وارد کردن غلات از کشورهای خارجی را چنان در سطح بالا و حجم محدودی نگاه می داشت که زمینداران بزرگ و انحصارهای تجاری مجبور به رقابت با تولید کنندگان خارجی و پایین آوردن قیمت غلات نشوند. این قانون از دو جنبه با منافع بورژوازی صنعتی آن دوران در تضاد بود. اول اینکه، کشورهای خارجی نیز برای حیران، دروازه های وارداتی خود را بر روی کالاها و مصنوعات انگلیسی می بستند و بدین ترتیب دسترسی صاحبان صنایع انگلستان را به بازارهایشان محدود می ساختند. دوم اینکه، قیمت بالای غلات برابر بود با گرانی نان و در نتیجه دیگر کالاهای مورد استفاده طبقه کارگر، که معنی اش برای صاحبان صنایع، پرداخت دستمزدهای بالا به کارگران بود. به علت تطابق منافع صاحبان صنایع و کارگران در مورد دوم، پس از بیست سال جدایی و ستیز دائم میان کارگران و صاحبان صنایع، دوباره بورژوازی رادیکال بر جنبش کارگران سوار شده و توانست از نیروی اعتراضی ایشان به نفع خویش بهره برده و بالاخره در سال 1845 میلادی توانست «قانون غلات» را ملغی سازد. اما باز شدن بازارها و «تجارت آزاد» به سرعت جای خود را به رقابت های جهانی و انحصارهای ملی و آغاز جنگهای امپریالیستی داد. تحمیل هزینه های جنگی بر کارگران، ایشان را از دستیابی به قدرت خرید وعده داده شده محروم ساخت و دوباره به جنبش کارگری خیانت روا داشت. همچنین، در واقعیت ثابت شد که پیشبرد سیاست «رقابت آزاد»، «تجارت آزاد» و «بازار آزاد» و «دمکراسی» و دیگر شعارهای عوامفریبانه ی رادیکال ها، توهمی بیش نبوده و نه تنها به صلح ابدی و شکوفایی اقتصادی برای تمامی طبقات نخواهد انجامید، بلکه حاصلش، جز ایجاد انحصارهای جهانی قدرتمند و جنگ و ارزش های اضافی نجومی و استثمار هر چه بیشتر نیروی کارگر نیست.

و اما کانون جنبش کارگری که تا آن زمان کارگران انگلیسی نقش پیشرو های آن را بازی می کردند، به علل فراوانی که خود نیاز به مکتوبی جداگانه دارد، به فرانسه انتقال یافت. جنبش کارگری چارلیست با سمتیگری اکثریت آن به سمت بورژوا رادیکال ها و تقسیم اقلیت آن بین دیدگاه های سوسیالیستی، از جمله مارکسیسم، فرو پاشید. اما در فرانسه، بخصوص پس از هجوم اطریشی ها به فرانسه و محاصره پاریس توسط ایشان، جنبش کارگری اش را در موقعیت پیشتازی جنبش های کارگری جهان قرار داد. با تسلیم دولت «تیبیر» به اطریشی ها و امتناع طبقه کارگر پاریس و گارد ملی از تمکین به قرارداد صلح، طبقه کارگر پاریس مسلح شد و شورای محلات و کارخانه ها، قدرت سیاسی را در دست گرفتند. بین الملل اول به رهبری مارکس این ساختار قدرت سیاسی را بمثابه شکل حکومتی پرولتری شناسایی کرد و در گزارش معروف به «جنگ داخلی فرانسه» بویژه فصل سوم آن، «کمون»، جزئیات این ساختار را تشریح و روابط فی مابین اجزاء آن را تعریف کرده و بر این نکته تأکید کرد که پرولتاریا نمی تواند از شکل حکومت بورژوازی استفاده نماید، بلکه باید هرم قدرت را در هم شکسته و با الگوبرداری از کمون پاریس، ساختار حکومتی ای را بوجود آورد که کلیه طبقات و اهالی را از زیر یوغ بورژوازی رها کرده و حق حاکمیت تمامی شهروندان را تضمین کند. انگلس این شکل حکومت را «دمکراسی» واقعی خواند و گفت: اگر کسی به دنبال شکل اجرایی دیکتاتوری پرولتاریا می گردد، آنرا در کمون پاریس خواهد

اخبار کوتاه

اعتراضات و درگیریها در نقاط مختلف و یورش وحشیانه نیروهای سرکوبگر به مردم: بنابه گزارشات رسیده از میدان 7 تیر و مناطق مرکزی تهران ،

تعداد زیادی از مردم بمناسبت گرامیداشت 30 تیر دست به اعتراضاتی در نقاط مختلف تهران زدند. از ساعت 17:00 مردم تهران از مناطق مختلف بسوی میدان 7 تیر روانه شدند و علاوه بر میدان 7 تیر در اکثر مناطق مرکزی حضور داشتند. مردم و بخصوص جوانان به صورت گروههای چند صد نفری جمع می شدند و اقدام به دادن شعارهای مانند مرگ بر دیکتاتور، ایرانی میمیرد ذلت نمی پذیرد و شعارهای دیگر را سر می دادند. وقتی که با یورش مامورین مواجه می شدند با آنها درگیر و بعد از آن پخش می شدند و در نقطه ای دیگر دوباره اعتراضات و درگیریها را ادامه می دادند. عمده اعتراضات در میدان 7 تیر ، ولی عصر، میدان انقلاب ، و سایر مناطق دیگر می باشد. نیروهای سرکوبگر که از گارد ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصیها در تمامی مناطق مرکزی بصورت گسترده و بی سابقه ای حضور دارند. آنها بصورت 10 متر به 10 متر در میادین و خیابانها آرایش بسته بودند. همچنین مامورین گارد ویژه که سوار بر موتور هستند و بصورت کله ای در خیابانهای اصلی و میادین اصلی شهر مسافر هستند. خیابانهای مرکزی شهر بصورت یک حکومت نظامی اعلام نشده است. سرکوبگر در خیابانها و میادین اصلی شهر مسافر هستند. خیابانهای مرکزی شهر بصورت یک حکومت نظامی اعلام نشده است. نیروهای سرکوبگر به مردم و جوانان وحشیانه یورش می برند و آنها را آماج باتوم های خود قرار میدهند. آنها از حرکت چند نفری با هم وحشت دارند و با مشاهده حرکتی چند نفری مردم و جوانان بسوی آنها یورش می برند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار میدهند. با هر یورش نیروهای سرکوبگر بسوی مردم و ضرب و شتم یا دستگیری آنها باعث سر دادن شعارهای مرگ بر دیکتاتور از نقاط مختلف می شد. تا به حال تعداد زیادی در اثر ضربات باتوم زخمی شده اند و تعداد بیشماری دستگیر و به نقاط نامعلومی منتقل شدند. طبق معمول سرکوبگران دستگیر شدگان را ابتدا به زندان کهریزک (اردوگاه مرگ)، کلانتری 148 ، آگاهی شاپور ، ستاد پیگیری وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه جهت شکنجه وحشیانه منتقل می کنند. که تا به حال تعدادی از آنها زیر شکنجه جان باخته اند. این اعمال غیر انسانی و جنایت علیه بشریت که بدستور علی خامنه ای ولی فقیه رژیم صورت می پذیرد.

تجمع در کرمانشاه به یادبود ۳۰ تیر: در کرمانشاه ساعت 17 دیروز سی تیر، تعدادی بیش از 200 نفر در تجمعی که سکوت نام دارد در میدان جوانشیر شرکت کردند.

بازتاب خبر تظاهرات ۳۰ تیر در روسیه: مسکو، 30 تیر، خبرگزاری «ریا نووستی»/ پلیس ایران ده ها نفر را در مرکز تهران در جریان تظاهرات اپوزیسیون معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری 22 خردادماه بازداشت کرد. به گزارش «ریا نووستی» از «خبرگزاری «رویترز» به نقل از شاهدان عینی تظاهر کنندگان شعارهای ضد دولتی "احمدی نژاد استعفاء کن!" و "مرگ بر دیکتاتور!" سر می دادند.

در این گزارش به نقل از یک شاهد عینی گزارش شده است: پلیس دهها نفر از معترضین را سوار خودروهایی کرده و به نقطه ای نامعلوم منتقل نموده است.

یادآوری می کنیم که اوضاع در ایران پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری حاد شده است. بر اساس نتایج رسمی اعلام شده در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران که روز 22 خرداد ماه برگزار شد، محمود احمدی نژاد به پیروزی رسید. این در حالیست که موسوی پیش از اعلام نتایج رسمی انتخابات پیروزی خود را اعلام کرده و پس از اعلام نتایج حکومت را به جعل نتایج متهم کرد. از روز 23 خرداد مخالفین احمدی نژاد به خیابان ها آمدند که تاکنون نیز ادامه دارد. وزارت کشور تظاهرات مخالفین را غیر قانونی نامیده و نیروهای پلیس و ضد شورش با هر گونه تظاهرات مختلف مقابله می کنند. در اثر درگیری ها میان تظاهر کنندگان و نیروهای پلیس تاکنون 27 نفر کشته و در حدود هزار نفر بازداشت شده اند.

شکافی دیگر در هیئت حاکمه، این بار خامنه ای و احمدی نژاد: جنگ بر سر مقام مشایی بالا گرفت. بعد از ظهر امروز ابوترابی نایب رئیس مجلس

در مصاحبه با ایسنا گفت : «نظر مقام معظم رهبری برای کنار گذاشتن مشایی، کتبا به رییس جمهور ابلاغ شده است» لحنی پیش خبرگزاری فارس از حامیان سرسخت احمدی نژاد نوشت: « محمود احمدی نژاد رئیس جمهور عصر امروز در گفت وگو با واحد مرکزی خبر اسفندیار رحیم مشائی را از وفاداران به انقلاب اسلامی و فردی ولایی ، ساده زیست و خدمتگزار مردم دانست و گفت :ایشان به معاونت اولی رئیس جمهور منصوب شده و به کار خود ادامه می دهد .» اکنون باید به اصولگرایان و حامیان سرسخت احمدی نژاد در این انتخابات فرصت دهیم تا بتوانند مخالفت شدید احمدی نژاد با آیت الله خامنه ای را هضم کنند . احمد تولکی نماینده مجلس نیز در مصاحبه با خبرگزاری مهر تأکید کرد حکم رهبری در روز شنبه به احمدی نژاد رسیده است علاوه بر این، در ابلاغ نظر رهبری بر بکار نرفتن مشائی در پست ها و معاونت های کلیدی مجموعه کابینه دهم نیز تأکید شده است.

اورژانس ها در تهران تحت امر یک نهاد امنیتی: کلیه گشتهای اورژانسی داخل شهر تهران که مربوط به درگیریهای داخل شهر می شوند از دست

اورژانس تهران خارج و بر عهده یک نهاد نظامی و امنیتی گزارده شده اند. به گفته برخی از پزشکان مورد وثوق از روز 18 تیر، با توجه به اینکه احتمال درگیری و انتقال زخمی ها به بیمارستان ها می رفت، بیمارستانهای حوالی میدان انقلاب و نقاط مرکزی شهر هر کدام تعدادی از تختهای اورژانس را برای چنین شرایطی خالی کرده بودند. این پزشکان افزوده اند که با وجودی که انتظار می رفت تعداد زیادی زخمی به بیمارستان منتقل شوند، هیچ مجروحی از طریق اورژانس به این بیمارستانها منتقل نشد و معدود افرادی هم که مراجعه کرده بودند با پای خود در بیمارستان حاضر شده بودند. ظاهرا این نهاد امنیتی و نظامی ز ر اختیار قرار گذاردن مجروحین حوادث به بیمارستان های غیر تحت امر خود خودداری می کند. پزشکان یادشده توصیه کردند که در صورت بوجود آمدن درگیری های احتمالی در سطح شهر و نیاز به اورژانس و حضور در بیمارستان، در حدامکان از اورژانس های موجود در سطح شهر استفاده نشود.

مادر عزادار سکوت را شکست: گفتگو با مادر شهید مسعود هاشم زاده: پسرم خیلی به زندگی امیدوار شده بود ، هیچ وقت مسعود را تا این اندازه

شاداب ندیده بودم . مسعود پسر آرام و صبوری بود بیشتر اهل هنر بود تا سیاست ولی نمی دانم چرا در این دوره انتخابات اینقدر دگرگون شده بود . این جملات را خانم فاطمه محسنی مادر مسعود هاشم زاده که در راهپیمایی مسالمت آمیز شنبه 30 خرداد در خیابان آزادی تقاطع شادمان به ضرب گلوله نامردان از پای در آمده است چندین بار با اهی طولانی در بین صحبت هایش تکرار می کند.

نیروی انتظامی «خط و نشان» میگذد: سردار احمدرضا رادان، جانشین فرمانده نیروی انتظامی امروز (۲۱ ژوئیه، ۳۰ تیر) به خبرگزاری نیمه رسمی

"فارس" گفته بود که پلیس با هرگونه «تجمع غیرقانونی» به شدت برخورد خواهد کرد. خبرگزاری "فارس" همچنین از قول سردار رادان خبر داده بود: «شایعاتی مبنی بر برگزاری تجمع غیرقانونی در تهران طی امروز شنیده می شود که با این تجمعات غیرقانونی برخورد خواهیم کرد.» سردار رادان تحت امر سردار سرتیپ اسماعیل احمدی مقدم است. به گزارش ایرنا، این فرماندهی نظامی امروز در مراسم صبحگاه پلیس خراسان رضوی در مشهد گفته است که نیروی انتظامی باید در وسط میدان باشد. فرماندهی نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی (ناجا) وضعیت را اینگونه تحلیل کرده است: «برخی اشخاص که در انتخابات به اهداف خود نرسیدند، به عنوانی مختلف ابهام تردیدافکنی می کنند و بعد این تردیدافکنی را تبدیل به فتنه کرده و بعد می گویند تردید بین مردم در زمینه انتخابات ریاست جمهوری گسترش یافته است.» او برای مقابله با آنچه آن را «فتنه» می نامد، پلیس را فراخوانده است که کنار نایستد، زیرا در غیر این صورت «آتش فتنه همه را می سوزاند». احمدی مقدم در ادامه تأکید کرده است: «ناجا باید در وسط میدان باشد و به طور قاطع از مردم و قانون اساسی و ولایت فقیه دفاع کند». سردار سرتیپ اسماعیل احمدی مقدم، شرط

اخبار کوتاه

پیشرفت را «برقراری امنیت مطلوب» می‌داند. به گفته‌ی او «در کشورهای که امنیت و آرامش در آنها به نحو مطلوب برقرار نیست، عقب ماندگی‌هایی در بخش‌هایی مختلف در آنها وجود دارد».

ساعت ۲۴ سی تیر در تهران چه گذشت: تهران از هر لحاظ غوغا بود. تظاهرات در نقاط گسترده ای بود، در منطقه افسریه درگیری میان مردم و

نیروهای انتظامی شکل گرفت، یک کیوسک نیروی انتظامی توسط جوانان به آتش کشیده شد. در سعادت آباد و پونک هم در جلوی فروشگاه شهروند تجمع بود که پلیس به دلیل کمبود نیرو و گسیل کردن همه نیروهایش به مناطق مرکزی، روی آنجا کنترلی نداشت مردم تا یک ساعت در وسط میدان پونک شعار مرگ برخامنه ای میدادند. شعارها بر روی پشت بام بسیار بیشتر از روزهای قبل، شعارها تند و خشن تر شده بود و بیشتر به جای الله اکبر علیه احمدی نژاد و حکومت شعار میدادند. امشب جوانان مناطق گیشا و سهروردی و مناطق دیگر به صورت دسته جمعی اقدام به شعار نویسی بر روی دیوارها کردند که در حال حاضر در این مناطق شعارهای مرگ بر خامنه ای و مرگ بر جمهوری اسلامی به وفور به چشم میخورد..

اعتراض کارگران صنایع فلزی شماره یک و عقب نشینی فوری مدیریت: کارگران صنایع فلزی شماره یک در روز دو شنبه ۲۲ تیر ماه در حرکتی

معتراضانه اقدام به بیرون کردن مدیران فروش و تولید و سایر مدیران میانی از کارخانه نمودند. لازم به یادآوری است مدیر عامل کارخانه در این روز در شرکت حضور نداشت. در پی این حرکت اعتراضی از سوی کارگران، وزارت کار و پلیس امنیت که نگران تشدید اعتراضات کارگران و به خیابان کشیده شدن آن شده بودند روز سه شنبه ۲۳ تیر ماه در اقدامی عاجل مدیر عامل شرکت را علیرغم ترس وی از کارگران، به حضور در محل کارخانه وادار کرده و از وی خواستند هر چه سریعتر وضعیت را به حالت عادی در بیاورد. به همین دلیل مدیر عامل شرکت با همراهی پلیس امنیت در محل کارخانه حاضر شد و با حضور در اجتماع کارگران از آنان خواست تا مطالبات خود را مطرح نمایند. بنا بر این گزارش مدیر عامل شرکت بدلیل نگرانی از تشدید اعتراضات کارگران با گفتن "چشم" به خواستهای آنان پاسخ میداد. کارگران در این اجتماع خواهان عوض کردن سرپرستها و عدم بازگشت مدیرانی شدند که روز دوشنبه ۲۲ تیر ماه خود راسا اقدام به بیرون نمودن آنان از کارخانه کرده بودند. بنا بر این گزارش مدیر عامل کارخانه در پاسخ به این خواست کارگران به آنان اظهار داشت مدیران بیرون رانده شده به کارخانه باز نخواهند گشت و کسانی را که شما کارگران انتخاب کنید مسئولیت آنان را بر عهده خواهند گرفت. در ادامه این اجتماع کارگران خواهان پرداخت دستمزدهای معوقه خود شدند و مدیر عامل کارخانه اعلام کرد آخر مرداد، دستمزد مرداد ماه پرداخت خواهد شد و سایر مطالبات معوقه کارگران نیز به صورت تدریجی پرداخت خواهد گردید و وعده داد در صورت تامین نقدینگی تا ایام باقی مانده به آخر مردادماه، مبالغی را علی الحساب به کارگران پرداخت خواهد کرد. بنا بر اظهار یکی از کارگران فلزی، کارگران این کارخانه بدلیل عدم برخورداری از تشکل کارگری در مقابل برخورد ملایم و تسلیم آمیز مدیر عامل شرکت آنچنان که باید قادر به جمع بندی و به کرسی نشاندن خواستهای خود نشدند.

شلیک به طرف مردم در متروی نواب: یک پزشک شهادت داده است که شخصا دیده است که نیروهای بسیج در حوالی مترو نواب با اسلحه 33 به

مردم بطور مستقیم شلیک کرده اند و مغز جوانی بر روی سنگهای سیاه جلوی مترو پخش شده بوده است. این پزشک آمار شهدای روز سی ام خرداد در منطقه غرب تهران را ۱۴۰ نفر اعلام کرد. همچنین، شاهدان عینی تظاهرات سی تیر در میدان ۷ تیر گزارش می دهند که به دنبال پناه بردن دو تظاهر کننده به متروی آن میدان، نیروهای لباس شخصی وارد مترو شده و در راهرو اقدام به ضرب و شتم آن جوانان کرده بودند. در این هنگام مسئولان و مأموران متروی ۷ تیر با لباس شخصها درگیر شده و آنها را مجبور به ترک محوطه کردند.

استفاده از اتوبوس های دانشگاه تهران در حمل و نقل لباس شخصی ها: دانشجویان دانشگاه تهران گزارش می دهند که اخیراً دیده شده که آفای

فرهاد رهبر، رئیس دانشگاه تهران، اتوبوس های این دانشگاه را که برای رفت و آمد دانشجویان از خوابگاه ها به دانشگاه و بالعکس استفاده می شود، در اختیار نیروهای سرکوبگر، برای حمل و نقل اوباشان لباس شخصی قرار داده است. این اتوبوس ها دارای آرم ویژه دانشگاه بوده و از این طریق از طرف دانشجویان هنگام استفاده لباس شخصی ها شناسایی شده اند. این دلیل دیگر از همکاری تنگاتنگ فرهاد رهبر با کودتاچیان است که در روز ۲۵ تیرماه با حمله وحشیانه به کوی دانشگاه به قتل و عام دانشجویان پرداختند. پس از این واقعه مرگبار، فرهاد رهبر در میان تجمع دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران مدعی شده بود که در این حمله هیچ دخالت و یا آگاهی قبلی نداشته است. در صورتیکه مدارک و شواهد به دست آمده، از جمله خبر کنونی، بیانگر همکاری نزدیک وی با دولت کودتا می باشد.

میثم عبادی ۱۷ ساله، در روز ۲۳ خرداد، در میدان صادقیه کشته شده است: خانواده میثم عبادی با تماس با انجمن از کشته شدن فرزند خود در روز

۲۳ خرداد در فلکه صادقیه تهران خبر دادند! میثم عبادی فرزند عسگر در حالی که از محل کار خود از یک فرش فروشی به خانه بر میگشته در فلکه صادقیه از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به علت خونریزی بسیار زیاد در خیابان جان باخته است. پیکر این نوجوان ۱۷ ساله بعد از طی مراحل قانونی در بهشت زهرا دفن شده است!

ادامه اعتراضات خانواده های دستگیر شدگان در مقابل زندان اوین و دادگاه انقلاب: خانواده های دستگیر شدگان در ۳۱ تیر از ساعت ۸ صبح تا

۱۲ بعد از ظهر حدود ۱۰۰ نفر از خانواده ها در بیرون و داخل دادگاه انقلاب به انتظار اعلام اسامی عزیزانشان برای تعیین کفالت و آزادی تجمع کردند. ساعت ۹:۳۵ اسامی ۲۵ نفر برای تعیین کفالت اعلام شد. برای اکثر دستگیر شده ها قرار کفالت ۱۰ میلیونی صادر شده که برای این مبلغ کفالت، خانواده ها باید ۲-۳ فیش حقوقی تهیه کنند اکثراً برای تهیه فیش حقوقی مشکل دارند و مجبور می شوند برای آزادی عزیزانشان سند منزل خود و یا بستگان خود را به عنوان وثیقه در اختیار دادگاه انقلاب بگذارند. امروز در داخل دادگاه انقلاب به خانواده هایی که در انتظار اعلام اسامی بودند می گفتند اگر اسم فرزندان در لیست هست برو دنبال فیش حقوقی و وثیقه در غیر اینصورت اینجا نایستید، سر و صدا نکنید و مزاحم کار بقیه نشوید. یک ماشین نیروی انتظامی دائماً در مسیر دادگاه انقلاب رفت و آمد می کرد و اوضاع بیرون دادگاه را کنترل می کرد تعدادی از افراد نیروی انتظامی در بیرون دادگاه انقلاب از تجمع خانواده ها در مقابل درب دادگاه انقلاب جلوگیری می کردند و لباس شخصی ها نیز در داخل و بیرون دادگاه شرایط را تحت کنترل داشتند. در مقابل زندان اوین نیز حدود ۶۰ نفر از خانواده ها تجمع کرده بودند. قبلاً خانواده ها در مقابل درب دژبانی می ایستادند که در مقابل دید عابرین و رهگذران بود اما در روزهای اخیر اسامی دستگیر شده ها را در سالن چند منظوره یا سالن ملاقات اعلام می کنند که دور از دید مردم است و با این کار سعی می کنند تجمع خانواده ها و اعتراضات آنها را در برابر زندان اوین از چشم مردم و رهگذران دور نگه دارند. از صبح تا ظهر که خانواده ها در جلوی زندان اوین هستند نیروهای انتظامی مستقر در آنجا در حالت آماده باش کامل هستند و لباس شخصی ها نیز خانواده ها را زیر نظر خود داشتند.

جنایت نیروی انتظامی در ارومیه، قتل وحشیانه دختر خردسال ۲۰ گلوله: در پی حمله نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران رژیم به

منزل مسکونی یک شهروند کرد در شهرک ولی عصر ارومیه، که گفته شده شماری از اعضای یکی از گروههای اپوزیسیون کرد در آن پناه گرفته بودند، صاحب خانه مذکور و دختر خردسالش که در پی محاصره منزلشان دست بر سر گذاشته و در حالی که تسلیم شده و از خانه بیرون آمده اند، تیرباران شده و به گفته شاهدان حادثه به هریک از پدر و دختر خردسالش بیش از ۲۰ گلوله شلیک شده که بلافاصله به جانشینان آندو منجر شده و پس از آن درگیریهای شدیدی در میان مردم و نیروهای امنیتی درگرفته که بیش از ۷ ساعت به طول انجامیده و علاوه بر کشته شدن یک شهروند دیگر کرد، در اثر اعتراضات مردمی ۴ ماشین نیروهای سرکوبگر رژیم در آتش سوخته و ۶ تن از نیروهای اطلاعات و سپاه پاسداران حکومت کشته و تعدادی نیز زخمی شده اند.

اخبار کوتاه

گردهمایی اعتراضی آرامنه در برابر هواپیمائی کاسپین: یک هفته پس از سقوط هواپیمای توپولوف، گروهی از آرامنه در برابر ساختمان شرکت هواپیمائی کاسپین گرد هم آمدند. هدف این گردهمایی، اعتراض به بی‌توجهی دولت نسبت به خانواده‌های قربانیان سقوط هواپیما بود. در تجمع برابر شرکت هوایی کاسپین، گروهی از ایرانیان غیر ارمنی نیز، هم میهنان ارمنی خود را همراهی می‌کردند. این گردهمایی به دعوت خانواده قربانیان سانحه سقوط هواپیمای متعلق به شرکت کاسپین و با حضور خود آن‌ها و دوستان و نزدیکان‌شان برپا شد. هواپیمای توپولوف خطوط هوایی کاسپین روز چهارشنبه (۲۴ تیر) چند دقیقه پس از ترک فرودگاه بین‌المللی تهران، در نزدیکی فروین سقوط کرد و همه ۱۶۸ سرنشین و خدمه آن کشته شدند. این هواپیما عازم ایروان پایتخت ارمنستان بود و ۴۷ تن از سرنشینان آن ارمنی بودند. جعبه سیاه توپولوف بعداً در میان صدها قطعه دیگر آن یافته و برای تشخیص علت سقوط به روسیه فرستاده شد، اما هنوز بررسی آن پایان نیافته است.

بازداشت و آزادی خبرنگار روزنامه‌ی آلیک: اعتراض خانواده‌های قربانیان سانحه تنها متوجه شرکت کاسپین نبود. آن‌ها از این نکته شکایت داشتند که وزارت راه و سازمان هواپیمائی کشوری تاکنون نه تنها برای کشف علت سقوط و معرفی مقصر یا مقصران آن شتابی نشان نداده‌اند، بلکه حتی به خانواده‌ها تسلیت هم نگفته‌اند. گردهمایی آرامنه در برابر ساختمان شرکت کاسپین، دو ساعت طول کشید و طی آن ماموران انتظامی خبرنگار عکاس روزنامه ارمنی آلیک را بازداشت کردند. به گفته ملیکیان سردبیر آلیک، عکاس این روزنامه هنگامی دستگیر شد که برای عکسبرداری از تجمع بالای یک ماشین رفته بود. وی دو ساعت بعد، پس از سپردن تعهد آزاد شد.

هراس کودتاچیان از پیوستن خانواده‌های شهدای جنگ به معترضین: مجتبی ذوالنور، جانشین نماینده آیت‌الله خامنه‌ای در سپاه پاسداران، خانواده جان‌باختگان جنگ هشت ساله را متهم به «سوءاستفاده» از نام فرماندهان سپاه در جنگ ایران و عراق کرد. برخی از خانواده‌های فرماندهان جنگ در تبلیغات انتخاباتی و اعتراضات پس از آن از میرحسین موسوی حمایت کرده‌اند. آقای ذوالنور با تشبیه خانواده‌های جان‌باختگان جنگ به طلحه و زبیر، گفت: «مگر اکنون این جماعت شبیه طلحه، زبیر و عایشه نیستند و همین کارها را نمی‌کنند و قصد راه‌اندازی جمل را ندارند، آن هم به کمک بیگانگانی که ۳۰ سال است، منتظر روزی هستند که انقلاب را از درون نابود کنند.» طلحه و زبیر دو تن از یاران پیامبر اسلام هستند که پس از درگذشت او با علی بن ابی طالب، امام اول شیعیان جنگیدند.

بازداشت پدر یکی از کشته‌شدگان اعتراضات اخیر: ظهر امروز پنج‌شنبه، چند فرد لباس شخصی و یک مامور نیروی انتظامی، پس از جمع‌آوری عکس‌های مسعود هاشم‌زاده و پارچه سیاهی که به در منزل خانواده وی آویخته شده بود، پدر وی را بازداشت کردند. دو پسر آقای هاشم‌زاده نیز همراه با ماموران رفتند و گفته می‌شود که این سه نفر به اداره آگاهی منطقه ۲ گیشا منتقل شده‌اند. مسعود هاشم‌زاده سی‌ام خرداد در خیابان شادمان بالاتر از خیابان آزادی به ضرب گلوله مستقیم از روبرو که به قلبش اصابت کرد، کشته شد. خانواده هاشم‌زاده، در چند روز اخیر پس از گذشت ۲۵ روز از کشته شدن پسرشان پارچه سیاه به در منزلشان آویخته و با برخی رسانه‌ها گفت‌وگو کرده بودند. به گفته خانواده هاشم‌زاده، ماموران امنیتی با ممانعت از برگزاری مجلس ختم، از آن‌ها تعهد گرفته‌اند که «بدون برگزاری هیچ‌گونه مراسمی به سر مزار فرزندشان بروند و مراقب باشند که هیچ تجمعی در آنجا شکل نگیرد.» میلاد هاشم‌زاده، که پیکر برادرش را با ماشین شخصی برای خاکسپاری به روستای ولی‌آباد خشکبیجار گیلان منتقل کرده بود، برای مدت کوتاهی در بازداشت بود.

دو جانب‌باخته دیگر راه آزادی: فهیمة سلحشور ۲۵ ساله دیپلمه - یکشنبه ۲۴ خرداد در اثر ضربات باتوم به سرش در میدان ولی عصر دچار خونریزی داخلی شد و پس از انتقال به بیمارستان به دلیل شدت جراحات در ۲۵ خرداد جان باخت. وی در روز ۲۷ خرداد در قطعه ۲۶۶ به خاک سپرده شد. به دنبال درج خبری مبنی بر جانب‌باختن یکی دیگر از جوانان آزادیخواه میهن به نام بهزاد قهرمانی، اطلاعاتی از این جانب‌باخته ارسال گردید که در زیر عینا آورده شده است: دوستان گرامی، من دواور ایشان را میشناسم، نام او رامین قهرمانی بوده است. در روز ۲۶ تیر (بعد از تجمع نماز جمعه) بر اثر ضربه باتوم بر سرش به شهادت رسیده است. ولی خانواده اش را خیلی تحت فشار قرار داده اند که چیزی نگویند.

رفع مشکل آب شهر زاهدان در پی قرار تجمع مردم در روز شنبه: با توجه به فراخوان مردم از طریق پیامک که از چند روز پیش همه گیر شده بود و مردم را به صورت خود جوش برای تجمع مقابل اداره آب از صبح روز شنبه آینده آماده کرده بود مسئولین احساس خطر کرده و به فکر رفع مشکل به وجود آمده افتادند تا جایی که از عصر دیروز مشکل قطعی آب بیشتر نقاط شهر زاهدان بر طرف شده است. گفتنی است آب لوله کشی در بسیاری از نقاط شهر زاهدان تنها در ساعات نیمه شب در دسترس مردم قرار می‌گیرد.

جلوگیری از گرد همایی وبلاگ نویسان قزوینی بر مزار کشته شدگان حادثه هواپیمایی: چهارشنبه ۳۱ تیر ماه ساعت ۱۸ هنگامی که طبق قرار قبلی وبلاگ نویسان قزوینی قرار بود که در دروازه راه کوشک جمع شوند و به محل حادثه کشته شدگان حادثه هواپیمایی توپولوف بروند با انبوهی از نیروهای انتظامی مواجه شدند که از وبلاگ نویسان می‌خواستند سریعتر محل را ترک کنند. مامورین نیروی انتظامی با داشتن باتوم و حضور زیاد مامورین قصد ایجاد ارعاب را داشتند. بعد از یک ساعت معطلی و کوتاه نیامدن وبلاگ نویسان و سوار شدن بر اتوبوس، در راه نیز چندین بار جلوی آنها را گرفته و در آخر نیز به آنان اجازه حضور بر مکان مورد نظر را ندادند. این وبلاگ نویسان تنها قصد داشتند با حضور در مکان مورد نظر با نثار گل با خانواده‌های آنها همدردی کرده باشند.

درگیری جوانان با نیروی انتظامی در کرمانشاه: بنا به گزارش دریافتی روز چهارشنبه ۳۱ تیر ماه حوالی ساعت ۷ بعد از ظهر درگیری شدیدی بین نیروهای انتظامی و جمعی از جوانان در شهرک شهید باهنر (آناهیتا) کرمانشاه روی داد. در این درگیری نیروهای بسیج و ضد شورش نیز به کمک مامورین نیروی انتظامی آمده و به ضرب و شتم جوانان پرداختند. تعدادی از این جوانان نیز دستگیر شده‌اند.

بازداشت شهروندان مهابادی ادامه دارد: بازداشت شهروندان مهابادی و تعطیلی مغازه‌ها در مهاباد همچنان ادامه دارد. بنا به گزارش‌های دریافتی روز چهارشنبه ۳۱ تیرماه مغازه یکی از شهروندان مهابادی به نام حسن نعیمی پلمب و وی را دستگیر نمودند. این مغازه دار سال گذشته نیز احضار و مورد بازجویی قرار گرفته بود. برخورد با مغازه داران و شهروندان کرد بعد از اعتصاب سراسری در ۲۲ تیرماه به شدت افزایش یافته و حکومت به بهانه‌های مختلف با مردم برخورد می‌نماید.

دائمی شدن استقرار نیروهای سرکوبگر در میدانی تهران: عصر روز پنج‌شنبه خیابان‌های مرکزی شهر تهران مانند روزهای گذشته شاهد حضور نیروهای امنیتی بود. هرچند تعداد نیروهای امنیتی نسبت به روزهای اعتراضی کمتر بود با این حال فضای پلیسی حاکم بر شهر تهران به ویژه در نقاط مرکزی شهر کاملاً مشهود بود. در ضلع غربی میدان انقلاب یعنی تقاطع خیابان آزادی با میدان انقلاب نیروی انتظامی اقدام به ایجاد یک پایگاه ثابت گشت کرده است. ایجاد پایگاه نیروی انتظامی در ضلع غربی در حالی صورت می‌گیرد که پایگاه‌ها و کانکس‌های نیروی انتظامی از مدت‌ها پیش در ضلع شمالی و شرقی میدان انقلاب وجود داشت. وجود سربازان و گماشته‌های انتظامی در اطراف میدان انقلاب بسیار زیاد بود. همین فضای امنیتی در اطراف میدان ولی عصر نیز به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد ترس از تجمعات احتمالی و آنی مردم موجب شده است تا در این نقاط و میدانی

اخبار کوتاه

اصلی شهر همواره نیروهای انتظامی و امنیتی به صورت آماده باش حضور داشته باشند. نیروهای انتظامی در حال گشت زنی در اطراف میدان انقلاب و ابتدای خیابان های کارگر شمالی، کارگر جنوبی و 16 آذر بودند. همین وضعیت گشت زنی در اطراف میدان ولی عصر نیز دیده می شد.

تحويل جنازه یکی دیگر از شهدای تظاهرات اخیر به خانواده:

بنا بر خبر دریافتی جنازه یکی دیگر از کشته شدگان 25 خرداد را هفته گذشته به خانواده شان تحويل دادند و براي تحويل جسد، حکومت مبلغ سه و نیم میلیون تومان وجه در خواست داشت که به علت عدم توان مالی، خانواده شهید سند منزل را گرو گذاشته و بعد از مراسم با فرض کردن این مبلغ را واریز و سندشان را دریافت کرده اند. این فرد جوان 21 ساله سیروس عزیزبی نام داشت، وی اهل کپان شهر یکی از مناطق جنوب شرقی تهران است، متاسفانه خانواده او به علت ترس ایجاد شده از طرف حکومت حاضر به ارائه عکس یا مطلبی از فرزندشان نشدند. همچنین طبق آخرین اطلاعات از يك منبع موثق روز جمعه گذشته نیز در درگیریهای بعد از نماز جمعه دو پسر یکی 19 و دیگری 25 ساله به شهادت رسیده اند که فوراً به بهشت زهرا انتقال داده شده و به دستور مقامات در قطعه 250 دفن گردیده اند. این منبع همچنین افزود که کلیه نیروهای انتظامی به دستور مافوق خود در روز دفن این دو جوان در منطقه در حال آماده باش بودند و هر حرکتی را شدیداً سرکوب میکردند. همچنین، محسن روح‌الامینی، دانشجوی رشته کامپیوتر دانشکده فنی دانشگاه تهران، در روز 18 تیر بازداشت شده و پس از آنکه سرش با ضربه باتوم می‌شکند، علائم عفونت مننژیت در وی ظاهر می‌شود. اما با وجود آنکه وی پس از دستگیری در بیمارستان شهدای تجریش بستری می‌شود، از رسیدگی جدی به عفونت زخم وی جلوگیری می‌شود تا آنکه وی از دنیا می‌رود. پیکر وی برای چندین روز در سردخانه‌ای در کهریزک، که گفته می‌شود اجساد دیگری نیز در آنجا نگهداری می‌شوند، نگهداری می‌شده است.

بازداشتگاه های مخوف حکومت اسلامی را بشناسیم

بازداشتگاه مخوف 59 سپاه

این بازداشتگاه در زیر زمین های پادگان عشرت آباد واقع شده است. این بازداشتگاه آنقدر مخوف و فاقد امکانات و قرنطینه است که فقط افراد شاغل و دارای اختیارات و مدارج عالی‌رتبه در امور آن دخالت کرده و اجازه بازدید از آنجا را دارند. در موردی خاص حتی رئیس دادگستری کل استان تهران "علیزاده" در سال 84 آنرا در لیست بازداشتگاه های امنیتی فوق سری قرار داد که حتی به خود او اجازه بازدید از این بازداشتگاه را نداده بودند. این بازداشتگاه تحت اختیار حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران اداره می‌شود و تمام جرائم خاص رخ داده از جمله اتهامات امنیتی و جاسوسی واقع شده در سپاه پاسداران در آن رسیدگی و تکمیل پرونده می‌شود.

2. بازداشتگاه نبوت

بازداشتگاه نبوت واقع در خیابان سهروردی می‌باشد و اداره آن مشترکاً در اختیار وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران است که بر خلاف اکثر بازداشتگاه‌های امنیتی که در زیر زمینها واقع شده اند این بازداشتگاه با دارا بودن راه ارتباطی مستقل و بدون مزاحمت در بالای یک مجتمع تجاری و به حالت استتار شده ای قرار دارد که حالت یک خانه امن و بازداشتگاه فوق سری را دارد که دارای گنجایش بسیار کمی می‌باشد و بازداشتی‌های خاص به آنجا منتقل می‌شوند که بنا به شرایط جانی نیست به مکانهای معلوم و شناخته شده منتقل شوند. می‌توان گفت علی‌رغم نظارت وزارت اطلاعات بر این بازداشتگاه ولی عمومیت نیروهای عملیاتی و اجرایی و بازجویی را نیروهای حفاظت و اطلاعات سپاه پاسداران انجام می‌دهند.

3. عشرت آباد

این بازداشتگاه نیز در داخل قرارگاه مبارزه با مواد مخدر عشرت آباد واقع شده که گنجایش آن چیزی حدود 250 الی 350 نفر است. دارای 3 سالن می‌باشد که در هر سالن 15 نفرادی به ابعاد 2-5/1 متر وجود دارد که در هر انفرادی به زور 5 نفر نگهداری می‌شوند. استحمام و حمام به طور مطلق در این بازداشتگاه وجود ندارد. حتی اگر فرد بازداشتی ماهها در آنجا باشد و گال بگیرد و یا شپش از سر و کول آن بالا برود. در انفرادیها چیزی به نام نور و پنجره و تهویه وجود ندارد. در روز فقط 3 بار اجازه استفاده از دستشویی وجود دارد و درها همیشه بسته است و بازداشتی‌ها به صورت کتابی کنار هم می‌خوابند.

4. بازداشتگاه سنول معروف به ابوغریب

این بازداشتگاه در تهران مابین افرادی که در آن نگهداری شده اند و به زندانها منتقل و یا آزاد شده اند به بازداشتگاه ابوغریب معروف شده و تحت اختیار حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی اداره می‌شود و در خیابان سنول و داخل شهرک مسکونی فاطمیه واقع شده که لابه لای واحدهای مسکونی گم و استتار گردیده و چند بلوک و زیر زمین از این مجتمع مسکونی به عنوان بازداشتگاه در اختیار آنهاست. در این بازداشتگاه اکثراً جرائم خاص واقع شده در بین نیروهای انتظامی را رسیدگی می‌کنند و متهمین را در جهت تکمیل پرونده و بازجویی و اعمال شکنجه های خاص در آن نگهداری میکنند. تمام سلولهای این بازداشتگاه بدون استثناء انفرادی می‌باشد و فنی ترین و وحشتناکترین بازجوییها چه از متهمین نظامی نیروی انتظامی و یا افراد خاص بازداشتی در آن توسط حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی تا حد دست و پا شکستن و مرگ انجام می‌شود.

اردوگاه کهریزک، «اردوگاه مرگ است»:

در سرکوب خونین مبارزات مردمی که منجر به جان باختن صدها نفر شده است، حکومت از ترس انفجار خشم مردم، پیکرها را در سردخانه ها بیمارستانها و مراکز دیگر نگهداری می‌کند. با توجه به اینکه هر از چند گاهی خبر جان باختن یکی از دستگیر شده ها در داخل زندان شنیده می‌شود، در صورتی که در ابتدا به خانواده وی خبر دستگیری او از طریق مسئولین زندان اوین داده شده، هر روز که می‌گذرد نگرانی خانواده ها و خشم آنها از این همه وعده و وعیدهای دروغین مسئولین بیشتر و بیشتر می‌شود. از روزهای گذشته رژیم شروع به تحويل دادن پیکر شهدای راه آزادی مردم ایران را به خانواده های آنها نموده. مامورین وزارت اطلاعات فشارهای غیر قابل تصوری بر خانواده های شهدای راه آزادی وارد می‌کند تا خاکسپاری پیکرهای عزیزانشان بدور از دید و اطلاع مردم صورت گیرد و همچنین از برگزاری هر مراسمی توسط خانواده های آنها ممانعت می‌کند. تعدادی از جانب‌اختگان راه آزادی زیر شکنجه در کهریزک معروف به اردوگاه مرگ بسر می‌برند.

تجمع های ۳ مرداد در تهران:

در همراهی با تظاهرات های بین المللی در سراسر دنیا، مردم مبارز تهران نتوانستند ساکت نشسته و به خیابان ها آمدند. طبق گزارشات رسیده، مردم غیور تهران کوشش کردند تا تجمعات خود را در سه نقطه میدان ونک، میدان انقلاب، و خیابان کریمخان شکل دهند. اما در میدان انقلاب، با حضور متمرکز هزاران نیروی سیرکوبگر، به سرعت درگیری ها آغاز گشت و در جنگ و گریز مردم با این نیروها به امیرآباد و بلوار کشیده شد و در ساعتی جمعیت متفرق گشت. جمعیت شکل گرفته در خیابان کریمخان نیز با هدف راهپیمایی تا پارک لاله و پیوستن به جمع مادران عزادار جانب‌اختگان راه آزادی با شعار «مرگ بر دیکتاتور» و «برادر شهیدم خون تو پس میگیرم» به حرکت در آمد. اما قبل از رسیدن به میدان ولیعصر مورد هجوم موتورسواران و بسیجی های پیاده قرار گرفت و علت حضور نسبتاً کم تعداد مردم، علیرغم روحیه و عزم پایداری ایشان، در کمتر از یکساعت سرکوب و متفرق شد.

اما تجمع در میدان ونک سرنوشت دیگری داشت. لازم به تذکر است که بر خلاف دو نقطه ی دیگر، از لحاظ استراتژیک، میدان ونک در میان چندین محله ی پر جمعیت، با درصد زیادی در سنین جوانی، با تجربه ی بسیاری در مبارزات خیابانی مستقر شده است. تجمع میدان ونک از ساعت 17، از دسته های چند نفره به گروه های چند ده نفره و به سرعت به تجمع چند هزار نفره، اما غیر متمرکز، از سه راهی میرداماد و ولیعصر تا محل قدیمی «قصر یخ»، تبدیل شد. همزمان با تجمع و تظاهرات مردم و جوانان، نیروی انتظامی قصد تهاجم داشت که مردم همچنان در حال شعار دادن با آنها

با ارسال گزارش از محل اشتغال زندگی و مبارزات خود به غنای هر چه بیشتر این نشریه بیافزایید

درگیر شدند. تا ساعت 18:00 مردم با ماموران همچنان درگیر بودند، اما با آگاهی به افزوده شدن سریع به تعداد تظاهر کنندگان، با سرد دادن شعار "ترسید نترسید ما همه با هم هستیم"، یکدیگر را تشویق و مقاومت می کردند. از خیابانهای هر چهار سمت میدان مردم لحظه به لحظه به جمعیت داخل میدان اضافه می شد. تا اینکه ی دو نفر از تظاهر کنندگان به چنگ نیروهای سرکوبگر افتادند و یک خانم میانسال توسط نیروهای ماسک دار مضروب شد. در این هنگام با هجوم جمعیت به منطقه درگیری، نیروهای سرکوبگر، آن دو جوان را رها کرده و عقب نشستند. صدای شعارها بالاتر رفت مامورین شروع به تیراندازی هوایی کردند. اما تأثیری بر جمعیت نداشت. مردم همه جا بودند و جنگ و گریز در تمام مناطق درگیری آغاز شده بود. پلیس با شلنگ به شیشه مغازه های پاساژها میکوبید و فرمان میداد که تعطیل کنید. آنها می خواستند با تخلیه مردم، درهای اصلی پاساژها را ببندند. اما مردم به ته پاساژها پناه برده و داخل مغازه ها می شدند. نیروهای انتظامی حتی از شیشه های مغازه ها هم نگذشته و آنها را می شکستند. چرا که دکانداران با وجود خاموش کردن چراغها و پایین کشیدن کرکره ها، پایین آنها را قدری باز گذاشته بودند تا مردم بتوانند از زیر به داخل مغازه بگلتند.

جو میدان ونک بشدت متشنج و از نظر جمعیت بسیار شلوغ بود. بنظر می رسید که نیروی کمکی یا ذخیره به سرکوبگران اضافه شده اند. نفراتشان خیلی زیاد و شاید حتی چند هزار نفره شده بود. آنها با تمام قوا به مردم حمله می کردند و کتک می زدند. اما علیرغم این تمهیدات و تدارک گسترده نیروهای امنیتی، مردم و جوانان آزاده با ارتقاء شعارهای بر ضد حکومت اسلامی و «ترسید نترسید ما همه با هم هستیم»، ایستادگی می کردند.

خبری که در یکی از سایت ها هم آمده بود، گزارش میداد که، حضور و آرایش نیروهای لباس شخصی با روزهای گذشته تفاوت آشکاری کرده بود و با توجه به منطقه تجمع که در میدان ونک و نیاز به تغییر چهره و ظاهر، بسیاری از نیروهای بسیجی با ظاهری کاملاً آراسته در جمع مردم نفوذ کرده و آنان را شناسایی می کردند.

در هجوم سوم نیروهای امنیتی که از دفعات قبل شدیدتر شد، نیروهای لباس شخصی از داخل مردم طعمه هایی را که شناسایی کرده بودند بلافاصله مورد ضرب و شتم قرار داده و مانع فرار آنها شدند. دهها نفر از جوانان در این طرح بسیج دستگیر شدند. در این غافلگیری دو تن از بسیجیان که دو معترض جوان را به دام انداخته بودند و به شدت کتک می زدند، در خیابان ملاصدرا توسط مردم محاصره شدند و به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و ضمن رها کردن دو فرد دستگیر شده، مجبور به فرار شدند. در بین تجمع کنندگان دو فرد ناشناس با جلیقه های متعلق به شبکه پرس تیوی اقدام به فیلم برداری می کردند. یکی از آنان هنگام هجوم نیروهای لباس شخصی به مردم، به کمک نیروهای امنیتی شتافت و شروع به ضرب و شتم مردم کرد.

اما نکته ای جالب توجه دیگر حضور عده ای از رانندگان تاکسی وابسته به نیروهای امنیتی بود. در ابتدای خیابان ملاصدرا با هجوم نیروهای امنیتی به تجمع کنندگان، عده ای از زنان و مردان که توان فرار نداشتند، مجبور شدند سوار تاکسی های حاضر در محل شوند که یکی از رانندگان بلافاصله درب های خودرو خود را قفل کرد و دنده عقب به سمت نیروهای امنیتی حرکت کرد. راننده ضمن حرکت به سوی ماموران به مسافران فحاشی کرده و گفته بود که منافقان را تحویل قانون خواهد داد. مسافران داخل خودرو با داد و فریاد، مردم را از موضوع مطلع کردند و طلب کمک کردند و توانستند خودرو را متوقف و از آن به بیرون فرار کنند. مردم بلافاصله بعد از اطلاع از نقشه راننده، به خودرو او هجوم بردند و قصد داشتند راننده را از خودرو به بیرون بکشند که راننده در فرصتی مناسب و با سرعت از بین مردم گریخت.

تعداد ماموران در میدان ونک در ساعت 20:20 حدود 500 نفر بوده است اما مردم به رغم این تعداد مزدور سرکوبگر به تجمع ادامه داده و صحنه را ترک نکردند.

همچنین گزارش شده است که از ساعت 20:15 به بعد سرکوبگران بچه سال هایی از بسیج را وارد میدان کردند. تعداد این نیروها به حدی بود که دیگر جایی برای تردد مردم و یا ایستادن آنها وجود نداشت. در حدود ساعت 20:30، ماشین ها با به صدا در آوردن بوق خود اعتراضشان به نظام و اتحادشان با سایر مردم را بیان میکردند، نیروهای سرکوبگر تازه نفس اطلاعاتی برای ممانعت از شناسایی توسط مردم در بین جمعیت با ماسک بودند و به این وسیله قصد داشتند تا در صورت گرفته شدن عکس از آنها توسط مردم شناسایی نشوند. در این زمان مردم که حدوداً ده هزار نفر بودند به صورت دسته های ده و بیست تایی حرکت کرده و شعار میدادند: «ما اهل کوفه نیستیم پول بگیریم بایستیم» و «زندانی سیاسی آزاد باید گردد».

ندای سرخ

مشایی، «سپاه» و «بیت رهبری»

بر خلاف باور بسیاری از مردم و حتی نخبگان سیاسی، دولت کودتا از یک جناح یکپارچه تشکیل نشده است. گو اینکه در همان آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد روشن بود که جناح معروف به «سپاه» ذوب شده در ولایت خامنه ای نبوده و به همین دلیل «مصباح یزدی» را تبلیغ و تقویت کردند، اما، بخصوص در سال گذشته، برخی از اقدامات دولت و پویژه، عدم توفیق آن در بازگرداندن «اقتدار مطلق» و سرکوب قطعی جنبش های اجتماعی، و همچنین، شکست برنامه های اقتصادی و عدم موفقیت در کنترل بیکاری و تورم، باعث رویارویی های مقطعی مابین ایشان و «بیت رهبری» شد. اولین تظاهر این اختلافات در انتخابات مجلس نهم روی داد که خامنه ای از حمایت صریح نمایندگان «سپاه» خودداری نمود و در سخنرانی هایش، از سیاست های اقتصادی دولت احمدی نژاد انتقاد کرد. تظاهر بعدی که بسیار حادتر از قبلی نمایان گشت، حول «مذاکرات هسته ای» رخ نمود که «بیت رهبری» با دور زدن دولت، خواهان دخالت مستقیم در آن شد و این سیاست را از طریق مقالات و مصاحبه های ولایتی، مشاور امور خارجه بیت رهبری، با روزنامه های اروپایی و داخلی، و انتصاب جلیلی بعنوان نماینده رهبری در شورای امنیت ملی و مذاکره کننده ی اصلی با آمریکا و اروپائیان معرفی نمود و او را با پیامهای مثبتی در مورد انعطاف حکومت ایران، همراه با متکی، به ملاقات با خاویز پرزسولانا، رئیس امور خارجه اروپا فرستاد. در مقابل، احمدی نژاد نیز در مخالفت با گروه مذاکره کننده، در عین تأیید سیاست مذاکره با آمریکا و اروپا، صریحاً بر اختیارات دولت پافشاری کرد و «ولایتی» را هیچ کاره خواند و کار را تا جایی پیش برد که اصولگرایان را به انشقاقی علنی در این مورد کشاند. عده ای به هواداری از اختیارات رهبری سخن گفته و احمدی نژاد را در اتخاذ مواضع مخالف سرزنش کردند، اما، مطالب منتشره در مطبوعات طرفدار دولت و سخنان افراد وابسته به جناح «سپاه» نیز نشان می داد که در این مورد حاضر به تمکین نبوده و در صورت لزوم، به گسست آشکار از «بیت رهبری» اقدام خواهند نمود. در همان زمان آشکار گشت که با چنین موضع سرسختانه ای که «سپاه» در مورد اختیارات حکومتی گرفته است، حتی با شکست در انتخابات ریاست جمهوری حاضر به تسلیم مسالمت آمیز قدرت نخواهد بود. به یاد داریم که برخی از تحلیلگران کمونیست، در همان زمان، عزم انجام کودتای سپاه را افشا کردند. مسلماً، در آن زمان، اگر جناح «رهبری» در مقابل آنها عقب نشینی نمی کرد، چه بسا این کودتا در همان زمان علیه دیگر جناح های حکومتی، از جمله «بیت رهبری» بوقوع می پیوست. اما، در پایان، نماینده «رهبری» در سپاه، تسلیم خامنه ای را در مقابل قدرت سپاه اعلام نمود و از همان زمان در بست در اختیار «سپاه» قرار گرفت و خود، به به صف کودتاچیان پیوست. این تسلیم بیانگر آن بود که خامنه ای، از حمایت لازم در نیروهای مسلح برخوردار نبود تا بتواند حرف خود را به کرسی نشاند. چرا که در نهایت، اینگونه اختلافات آشتی ناپذیر، تنها می تواند توسط قدرت سیاسی ای که از لوله تفنگ بیرون می آید حل و فصل شود.

اما، در مورد انتصاب رحیم مشایی، نهایتاً، احمدی نژاد، وادار به تمکین شد. این واقعه تنها می تواند بیانگر دو رخداد در ساختار قدرت باشد. اول اینکه، جناح «سپاه»، دیگر قدرت تعیین کننده سیاسی در جامعه نیست و با رقیبی بسیار توانمندتر از خود روبرو گشته که در چند مصاف رو در رو توانمندی خود را به اثبات رسانده است. این رقیب، بر خلاف گذشته از درون حاکمیت بر نخاسته است. این رقیب، نیروی مبارزات متحد مردمی است

که با دخالت مستقیم خود در امور سیاسی، نشان داده تا زمانیکه این اتحاد را حفظ کند و خود را در میدان سیاسی نگاه دارد، نه تنها قدرتی غیرقابل شکست است، بلکه تنها منشأ قدرت در جامعه است. و تمامی مراکز دیگر، تنها با رضایت آن می توانند صاحب قدرت باشند. ثانیاً، در مقابل این واقعیت، نیروهایی در «سپاه» معتقد گشته اند که امروز تنها با داشتن وجهت در میان بخشی از مردم می توانند به بقاء خود ادامه دهند، و برای دستیابی به چنین وجهتی، نیاز به «بیت رهبری» دارند. چرا که اینک، تنها نیروهایی در میدان زیر امر ایشان قرار دارند که در مورد «الهی بودن مقام ولایت» دچار توهم اند. پس سرنوشت ایشان به بقاء اعتبار «مقام ولایت» و «بیت رهبری» گره خورده است. با سقوط «ولایت»، نخبگان «سپاه»، با ریزش فوری نیروی اجرایی روبرو گشته و سقوط خواهند کرد.

با آگاهی به این واقعیت، در آینده، دو احتمال قابل پیش بینی می شود. اول، اگر نیروی متحد مردمی به مبارزات خود ادامه دهند، و در مسیر خود بتوانند نیروی طبقاتی کارگران را نیز به مبارزه جلب کنند، بزودی، هیچ نیرویی قادر به مقاومت در مقابل اراده ی آنان نخواهد بود و ایشان می توانند هر آنچه را که اراده ی متحد ایشان دیکته می کند در جامعه پیاده کنند. اما، احتمال دوم اینست که، در این اتحاد و مبارزات خللی ایجاد شود و یا جنبش مردمی مورد حمایت طبقاتی کارگران قرار نگیرد. در آن زمان، از آنجاییکه نیروی مخالف، علیرغم ضعف و زخم خورده گی، هنوز زنده و سازمان یافته است، می تواند بسرعت خود را باز سازی کرده و صفوف متفرق و منفعل مردمی را تا آینده ای نا معلوم سرکوب نموده و وادار به تمکین کند.

با در نظر گرفتن این احتمالات، ما پیشنهاداتی راهکاری برای جلوگیری از وقوع احتمال دوم تهیه کرده ایم که در پیام بعدی حضوران تقدیم خواهیم کرد.

ندای سرخ - 3 مرداد 1388

پیام پنجم ندای سرخ: «جنبش رنگین کمان»

دورد بر ملت غیور ایران و مبارزان راه آزادی همانطور که در پیام پیشین خود گفتیم، علیرغم هزینه ی سنگین جانباختگان راه آزادی و زندانیان سیاسی و رنج خانواده های این عزیزان و مفقودین، نتایج پر بار مبارزات 40 روزه ی اخیر، ما را به جایی رسانده است که در مقابل تحمل دیکتاتوری نظامی سپاه، به دستاوردهای بسیاری دست یافته ایم. در همین زمان کوتاه، با دخالت مستقیم خود در فضای سیاسی کشور، تبدیل به قدرتی شده ایم که امکان ترکنازی را از نیروی مسلح سپاه سلب کرده است. این واقعیت را در بحران های سیاسی دولت احمدی نژاد شاهدیم. جناحین حاکمه «سپاه» و رهبری» که خود را صاحب انحصاری قدرت در جامعه می پنداشتند، و قدرت و توانایی های مردم را به هیچ می گر فتند، اینک متوجه گشته اند که با حضور فعالانه و مستقیم مردم در میدان های سیاسی، به مقصود خود نخواهند رسید. پس برای «باز گرداندن آرامش» و منفعل ساختن نیروی مردمی، آماده ی انداختن تقصیر بر گردن یکدیگر و قربانی کردن دیگری شده اند. و بنظر می رسد که همچون زمان شاه که نخست وزیر وقت، یعنی «هویدا» را قربانی نمود، اولین قربانی نظام جمهوری اسلامی، «احمدی نژاد» باشد.

این پیروزی شیرین خواهد بود، اما باید اعتراف کنیم که تا رسیدن به یک جامعه دموکراتیک فرسنگ ها فاصله داریم و برای رسیدن به آن، به همکاری و مبارزات متحدانه و اراده ی مشترک کلیه اقشار تشکیل دهنده ی این سرزمین محتاجیم. اگر بتوانیم صفوف خود را با نیروهای اجتماعی بیشتر و بخصوص قدرت اقتصادی کارگران گسترده تر و منسجم تر و قدرتمندتر کنیم، و به جای محدود کردن خود به نیروی انقلابی کنونی، تمام جامعه و جنبش های اجتماعی را متحدانه در مقابل نیروهای ارتجاع قرار دهیم، خواهیم توانست صفوف ایشان را در هم شکسته و اراده ی مشترک خود را به واقعیت تبدیل سازیم. برای انجام این منظور، باید خواسته ها و اهداف مبارزات خود را فراگیرتر کرده تا در بر گیرنده ی خواسته ها و اهداف کلیه ی مردم ایران باشد. باید جنبشی را سامان دهیم تا کلیه ی بخش های اجتماعی را در یک جبهه فراگیر، در زیر یک پرچم و نماد گرد آورد.

هفته ی گذشته، دوستی، پوستری برای ما فرستاد که در آن رنگ های مختلف «رنگین کمان» را به خواسته و اهداف متنوع اقشار و جنبش های اجتماعی تعبیر کرده بود. در آن زمان، زیبایی و فراگیری بودن مضمون این پوستر بر دلمان نشست و آن را با لیست ایمیلی ای که عضو هستیم توزیع نمودیم. از طرف دیگر، این پوستر زمانی به دست ما رسیده بود که در حال تحلیل از کمبودهای جنبش و کوشش برای یافتن راه حل هایی برای رفع آنها قرار داشتیم. مضمون این پوستر، در روزهای بعد، رفته رفته ما را به خود مشغول داشت و واقعیاتی را در ذهن ما برجسته کرد و ایده هایی را در ما بر انگیخت که در زیر با شما در میان می گذاریم.

ایران از جمعیت متنوعی تشکیل گشته است که جمعاً زیر ستم و دیکتاتوری نظام سیاسی جمهوری اسلامی قرار داریم. این مردم **تک مذهب نیستند**: مردمی هستند رنگارنگ، تشکیل شده از «سبز اسلامی»، «زرد مسیحی»، «آبی یهودی»، «سفید زرتشتی» و «...». همچنین، **تک قومیتی نیستند**: قومیت های متنوع فارس، ترک، کرد، لر، عرب، بلوچ، ارمنه، آشوری و یهودی و ... در آن زندگی می کنند. **تک ایدئولوژی نیستند**: باورمند به ایدئولوژی های رنگارنگ «سبز اسلامی»، «زرد دمکراسی خواهی»، «سرخ سوسیالیستی»، «سفید پاسیفیستی» و ... می باشند. **تک جنبشی نیستند**: متشکل در جنبش های متفاوت و متنوع اجتماعی «کارگری»، «برابری جنسیتی»، «حقوق قومیت ها»، «آزادی مذهب» و «حمایت از کودکان» و ... هستند. و خلاصه تشکیل شده از بسیاری دسته ها و گروه ها و اقشار و طبقات مختلف و متنوع با خواسته ها و اهداف متفاوت اند. پس جنبشی که بتواند در بر گیرنده تمامی ما باشد، نمی تواند تک خواسته ای و تک هدفی باشد، چرا که خواسته ها و اهداف هر گروه بندی ای با دیگری متفاوت است. نمی تواند تک حزبی و سازمانی باشد، چرا که آرمان هایش در گروه ها و جمع های متنوع سیاسی متجلی شده است. نمی تواند تک رهبری باشد، چرا که هر یک از این مذاهب و قومیت ها و ایدئولوژی ها و جنبش ها دارای رهبران خود می باشند. پس باید جنبشی را سامان داد که تمامی مجامع و جمعیت ها را در مبارزات کنونی درگیر سازد و ما را از تک بعدی گرایي رهانیده و فراگیر شود. چنین جنبشی، برخلاف انقلاب 57، نباید به بهانه ی «وحدت کلمه» محدود شده و سانسور گردد. تجلی تفاوت ها و ابراز آزادانه نظرهای متفاوت و اصرار بر اهداف متنوع، و پیروی از رهبرانی متعدد، و اقداماتی مستقلانه اموری خواهد بود که به استحکامش خواهد انجامید. نمونه ای از یک جامعه دموکراتیک خواهد بود. و مبارزاتش برای رسیدن به آزادی از بند استبداد و دیکتاتوری و ارتجاع متحد و یکپارچه خواهد گشت. سمبل و نماد این اتحاد هم به زیبایی و نوید یک «رنگین کمان» پس از دورانی توفانی و تاریک و دردناک خواهد بود.

آری! ما نظر این دوستان را پسندیده و به «جنبش رنگین کمان» می پیوندیم. و به تمامی ملت ایران نیز توصیه می کنیم که در زیر نوید و پرچم رنگین آزادی گرد هم آیند. «جنبش رنگین کمان»، اتحادی است مردمی که در بطن جامعه شکل گرفته و خواهد گرفت. جنبش تعداد انگشت شماری از نخبگان نیست که بتواند در یک جبهه و یا ائتلاف سیاسی بگنجد. اما، پوپولیستی و دافع نخبگان نیز نبوده، چرا که تمامی گروه ها و احزاب، آزادی تبلیغ و فعالیت و عضوگیری و سازماندهی در آن را دارند. خواسته ها و اهداف فوری این جنبش نیز می تواند در بر گیرنده ی خواسته های دموکراتیک تمامی جنبش های اجتماعی باشد. بنظر ما خواسته های طرح شده در پایان پیام می تواند خواسته و اهداف فرو کوفته ی برخی از این اقشار و گروه بندی ها و جنبش های اجتماعی باشد، گو اینکه مسلماً تمامی آن نیست.

زنده باد آزادی

پیش بسوی جامعه ای دموکراتیک

خواسته ها و اهداف فوری پیشنهادی:

آزادی فوری کلیه ی بازداشتیان مبارزات اخیر و تمامی زندانیان سیاسی

انحلال فوری تمامی نهادهای توطنه علیه مردم و سرکوب مبارزات مردمی از جمله سپاه، بسیج، وزارت اطلاعات، انصار حزب الله و ...

بازداشت، محاکمه و مجازات مسئولین و دست اندکاران توطنه، سرکوب و کشتار اخیر به دست دادگاه های مردمی

آزادی تشکل های سیاسی و صنفی کارگران از جمله فعالیت های حزبی، تشکیل اتحادیه ها و سندیکاها و انجمن ها و ... و مشارکت ایشان در تصمیم گیری و برنامه ریزی های صنفی در محل کار و یا سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در محل سکونت.

حق اعتصاب، اعتراض سیاسی و صنفی

حقوق دموکراتیک آزادی اجتماعات، آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اطلاعات و ...

حق تعیین سرنوشت و آزادی زندگی و آموزش کلیه قومیت ها و مذاهب بر اساس فرهنگ و سنن خود برابری حقوق اقتصادی-سیاسی و اجتماعی زنان و مردان و ممنوعیت کار کودکان
 تامین حقوق بیکاری برای کارگران بیکار برابر با حداقل دستمزد یک کارگر شاغل در همان رشته
 تامین مرخصی با حقوق برای دوران حاملگی زنان کارگر و تاسیس مهدکودک رایگان در محل های کار برای خردسالان
 تحصیل رایگان تا پایان تحصیلات عالی و تخصصی و آزادی آموزش همگانی به زبان مادری
 تعیین حداقل سن بازنشستگی و تامین حقوق مادام العمر برای بازنشستگان که کمتر از آخرین سطح حقوق زمان اشتغال ایشان نباشد.
 بهداشت رایگان از جمله هزینه های بستری شدن در بیمارستان و معالجات و دارو
 الغای قانون ارث
 الغای قوانین مالیالتی
 الغای قوانین تبعیض آمیز جنسیتی، ملیتی و مذهبی
 دادن حق طلاق مشابه به زنان
 دادن حق حضانت اطفال بر مبنای تامین حق زندگی بهتر و منافع کودکان به هر یک از والدین
 ...

پیام سوم:

پیشنهاد موسوی را نمی پذیریم: قانون اساسی، ارزونی احمدی نژاد و خامنه ای!

آقای میرحسین موسوی در ملاقات با جمعی از مدیران رسانه ها پیشنهاد داده اند که: «معتراضان باید با استفاده از ظرفیت قانون اساسی ایران مطالبات مدنی را پیگیری کنند و زیر شعارهایی جمع شوند که بتواند اجماع عمومی ایجاد کند.» ایشان در این بیانات افزوده اند که: «قانون اساسی ایران این پتانسیل را دارد که مردم از هر گروه و طیفی بتوانند دور آن حلقه بزنند و مطالبات خود را پیگیری کنند». همچنین، از «جنبش سبز» بمثابة ی جنبشی فراگیر نام برده و بیان داشت: «باید به قانون اساسی توجه کرد، یعنی آن را مانند نماد سبز در سرلوحه پیگیری مطالبات آینده قرار داد چون خاصیت ایجاد اجماع میان اقشار مختلف را دارد». اما در مورد اینکه بر مبنای چه شواهد و مستنداتی به این خاصیت قانون اساسی پی برده است، چیزی نگفت. اما، ببینیم شواهد و مدارک واقعی از جنبش مبارزات مردمی به ما چه می گوید؟ آیا محوریت دادن به «قانون اساسی جمهوری اسلامی» ظرفیت ایجاد اجماع دارد؟

در آغاز مبارزات، مردم بصورت خودبخودی حول دو شعار اصلی متحد گشتند. این دو شعار عبارت بودند از، «رای مرا پس بده» و «مرگ بر دیکتاتور»! محوریت مضمون این شعارها با تمامی تنوع ظاهری شان، تا روز 28 خرداد ماه، به مدت 6 روز، ادامه داشت. اما، پس از اتمام حجت خامنه ای در نماز جمعه 29 خرداد، و آغاز تظاهرات های خشنونت آمیز و مقاومت در برابر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در فرادای آن روز، به وضوح، شعارهایی با مضمون محدود انتخابات حذف شدند و جای خود را به شعارهایی از قبیل «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» و دیگر شعارهایی که مضمون سرنوشتی نظام ولایت فقیه و دیکتاتوری را نشانه می رفتند غالب گشتند. حفظ اتحاد و اجماع مردم در چنین فضایی، روشن کننده ی این واقعیت است که آن خواسته ی حداقلی ایکه تمامی نیروها و افراد را به یکدیگر پیوند داده است، همانا سرنوشتی حکومت جمهوری اسلامی به مثابه ی نظام حافظ دیکتاتوری فردی و فساد حکومتی است. اگر این خواسته ی حداقلی مردم نبود، مطمئناً چنین اجماع و اتحادی حول آن شکل نمی گرفت.

این پیشنهاد آقای موسوی نیز عیانگر این واقعیت است که او نیز می داند که خواسته های مردمی به مراتب فراتر از نتیجه انتخابات رفته است، اما آنچه که او کوشش میکند در این گیر و دار حفظ شود و از دست نرود، نظامی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ترسیم گشته و او بارها اعلام داشته بود که برای جلوگیری از خطر گزند به آن در انتخابات شرکت می کند. این نظام، بدون خامنه ای و احمدی نژاد نیز می تواند به بقایش ادامه دهد. مانند همان زمانیکه خمینی و موسوی بر سر قدرت بودند. اما آنچه که در مناظرات انتخاباتی تلویزیونی بر مردم آشکار شد، این بود که از همان روز اول استقرار جمهوری اسلامی، نظامی پدید آمد که دیکتاتوری فردی مطلقه را زیر عنوان «ولی فقیه» نهادینه ساخت و با تمرکز قدرت انتصابات در دست دیکتاتور، نهادهای قانونی دیگری که حافظ دیکتاتوری ولی فقیه باشند و با درآمدها و امتیازات نامشروع و فاسدانه وفاداری شان را تضمین کنند، ظاهر گشتند. سپس قانون اساسی ای تدوین نمودند که نهادهایی چون «شورای نگهبان»، «مجلس خبرگان» (که تدوین کننده ی قانون اساسی بود)، «سپاه پاسداران»، «سپنج»، «وزارت اطلاعات» و «لباس شخصی ها» و مهمتر از همه «فرماندهی کل نیروهای مسلح» را در اختیار منحصراً «ولی فقیه» قرار دادند و چهره ی این دیکتاتوری فردی را با رنگ «قانونی» بزرگ نمودند. همان «قانونی» که خامنه ای و احمدی نژاد به رخ موسوی و کروی و هاشمی می کشند. همان «قانونی» که اگر بخواهیم از آن پیروی کنیم، می بایست به حکم ولایتی و ریاست جمهوری تمکین کنیم و دم بر نیاوریم. آشکار است که آقای موسوی و همراهان ایشان هم اکنون با نقض «قانون اساسی» و «قوانین جاری مملکتی» در مقابل پذیرش نتیجه انتخابات مقاومت می کنند. اما آنچه که منظور نظر آقای موسوی است، حفظ نظامی است که انحصارات ثروت و قدرت را دست نخورده باقی می گذارد و تنها متولیان شان را تغییر می دهد. در صورتیکه حداقل خواست مردمی و محور اجماع شان سرنوشتی آن نظام و نهادهایی است که حافظ دیکتاتوری و انحصار قدرت و ثروت است. همان نهادهایی که اختیارات بی حد و اندازه و قابلیت قانون گریز شان، با صراحت کامل در قانون اساسی لحاظ شده است. باید از آقای موسوی سؤال کرد که چنین قانونی چه ظرفیتی می تواند داشته باشد که بر عیوبش بچربد.

لب کلام اینستکه مردم حرف خود را زده اند و حداقل خواست خود را بیان داشته اند و حول محور «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر خامنه ای» به اجماع رسیده اند. تنها کاری که پیشنهاد «محوریت دادن به قانون اساسی» می تواند انجام دهد، ایجاد شکاف و تفرقه میان صفوف متحد مردم است. تنها با وجود آوردن انشقاق در صفوف مبارزان است که می توانند «آب رفته را به جوی بازگرداند» و نظام جمهوری اسلامی را از تیر رس جنبش مردمی خارج کرد. باید همیشه به خاطر داشته باشیم که موسوی و همراهانش بارها به هدف و انگیزه ی خود که همانا حفظ نظام جمهوری اسلامی است اعتراف کرده اند و اینک نیز با این پیشنهاد می خواهند در میان مبارزان ایجاد تفرقه کرده تا به هدف خود دست یابند. نکته آخر اینکه، آقایانی چون اکبر گنجی و سازگارا سال ها به عدم ظرفیت قانون اساسی جمهوری اسلامی به اصلاحات تأکید داشته اند. آنها همواره بیان می داشتند که تا زمانیکه این قانون اساسی معتبر باشد، هیچ احتمالی برای اصلاحات درون حکومتی وجود ندارد. اینک بسیار جالب خواهد بود که ببینیم آیا ایشان بر این اعتقاد خود باقی می مانند و یا به این باور نیز چون باورهای دیگرشان چوب حراج زده و آن را به احتمال دستیابی به موقعیت ممتاز در همین نظام خواهند فروخت؟

نامه های رسیده

یکی روبهی دید بی دست و پای...

۴۰۴

پروژه سرکوب و قلع و قمع فعالین چپ در دانشگاهها و سایر مراکز کارگری کشور به همراه شبهه افکنی و اتهام زنی های متقابل که عموماً از خارج از کشور هدایت می شد، ما را به این اینجا رسانده است که در جریان اعتراضات ضد دیکتاتوری عملاً نشانی آشکار از حضور چپ در عرصه عمومی یافت نمی شود. نه پرچمی، نه شعاری، نه نمادی الا نشریات معمول و حرفهای معمول تر اینترنتی! خوشا به حال بعضی از مدعیان چپ که اقلاً تکلیف خود را روشن و با تمام قوا مجازی اینترنتی در اردوی سبز موسوی جای گرفته و خیال خود را از هرچه مربوط به مبارزه طبقاتی و طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی است، راحت کرده اند. این عافیت طلبان ریزه خوار به امید دریافت پروانه کسبی از شکارچیان قهار و باز کردن دکانی دو نیش جنب دکان های دیگر، ته مانده آبروی خود را نثار پیشگاه ارباب کرده اند. گروهی دیگر اما از ماورای بحار چنان بر طبل انقلاب می کوبند که یحتمل عنقریب قدرت شنوایی خود را همچون توان بینایی شان از دست خواهند داد. اینان که در ایام آرامش مدام در نواحی مرزی حضور می یافتند معلوم نیست چرا اینک که اوضاع مساعدتر است تشریف نمی آورند تا گوشه ای از بار انقلاب را به دوش کشند. لابد حضور در کنار از ما بهتران ضروری تر است. در هر صورت، گویا مقدر است در این مبارزه تنها به نیروی خود متکی باشیم و به مصداق داستان بزرگ و بلدرچین لازم است گندمزارمان را خود درو کنیم و چشم امید به فامیل و همسایه نداشته باشیم.

از کجا باید آغاز کنیم؟ آیا زانوی غم بغل کردن و در حسرت روزهای خوش سالهای پیش از 32 و نیز 58 و 59 سوختن دردی را دوا می کند؟ دخیل بستن به امامزاده های قلبی چطور؟ چگونه باید طبقه کارگر را حالی کرد که اگر شاخ استبداد و دیکتاتوری بشکند نمایندگان تو بهتر و کم هزینه تر می توانند از حقوق ات دفاع کنند. خودت هم راحت تر می توانی اعتراض کنی و قدری وضع معیشتی ات را بهتر کنی. آنوقت دیگر لازم نیست نگران دیر برگشتن زن و دخترت باشی که با مانتو و لباسی نو وارد خانه بشود و تو ندانی پولش را از کجا آورده اند. پسرت مجبور نیست از بیکاری و بی پناهی به مواد مخدر پناه ببرد.

در هر صورت لازم است آگاهی طبقاتی به شکلی در این طبقه تجلی کند. حالا بصورت اشراقی یا به طرق دیگر من نمی دانم و لازم هم نیست در این شرایط که مردم به فکر تعیین تکلیف هستند ما به سرو کله همدیگر بنزیم که آگاهی در طبقه کارگر به چه صورتی حاصل می شود. امر حیاتی برای ما این است که شعارهای مان را در عرصه عمومی به میان معترضین ببریم و در صورت مقبولیت یافتن و فراگیر شدن شعارها می توانیم امیدوار باشیم که سطح عمومی جنبش را بالاتر برده ایم. به نظر می رسد شعار "کار، مسکن، آزادی" و یا "قدرت از آن مردم" و نیز "نه سازش، نه تسلیم، نبرد با استبداد" در این مرحله بتواند نیازهای مردم را منعکس کند. در خاتمه باید بگویم زندگی چون روبهان بی دست و پای و ارتزاق از پس مانده دیگران زبنده چپ نیست و باید از هر طریق ممکن به کسب توان و قدرت و اعمال آن در صحنه عمل بیاندیشیم.

طبقه کارگر ایران در کجای این جنبش ایستاده است؟

«بچه های اعماق» واقعی

بیش از یک ماه از جنبش اعتراضی مردم ایران به بهانه ی تقلب در انتخابات ریاست جمهوری دور دهم می گذرد. در این میان تحلیل های مختلفی در رابطه با ساختار این جنبش و عناصر تشکیل دهنده و اهداف این جنبش نوشته شده است. موضع گیری طبقات مختلف مخصوصاً طبقه کارگر در قبال این وقایع، یکی از مباحث مهمی است که هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور از طرف کسانی که خود را به هر نحوی چپ می دانند، مورد بحث قرار گرفته است.

در این بین از جانب دو گروه این گونه تحلیل می شود که گویا طبقه کارگر و فرودستان جامعه ی ایران طرفدار وضع موجود و از آن بدتر طرفدار احمدی نژاد هستند. با وجود این که این دو گروه به ظاهر در دو قطب بسیار مخالف هم قرار دارند، اما در واقع در این نوع تحلیل در کنار یک دیگر قرار دارند. یک گروه حامیان سرسخت دولت هستند که از رسانه هایی چون رجا نیوز، کیهان، صدا و سیما آغاز شده تا رده های بالایی مقامات سیاسی و نظامی را تشکیل می دهند. در کنار این گروه یک گروه دیگر با ظاهری اولترا چپ و با تحلیل هایی که رنگ و لعاب سوسیالیستی و بعضاً مارکسیستی دارد قرار دارند. برخی به ظاهر فعالان به اصطلاح چپ ایرانی چه در داخل کشور و چه در خارج کشور به همراه برخی روشنفکران چپ خارجی این گونه تحلیل می کنند که احمدی نژاد نماینده طبقه کارگر است و حامیان اش "بچه های اعماق" البته با "لباس شخصی" هستند. در این میان از حامیان دولت بیش از این انتظاری نمی رفت. این افراد با هوشمندی سعی دارند که جنبش کنونی را صرفاً به "بلوار کشاورز به بالا" خلاصه کنند. که یک عده بورژوازی شکم سیر می خواهند برای دولت حامی محرومان بحران درست کنند. آمریکا نیز میخواهد در ایران انقلاب مخملی راه بیاندازد. با این جماعت سخنی نیست چون اینان جواب سخن را با گلوله و میله ی زندان می دهند و سخن گفتن با آنان بی فایده و حتی خطرناک است. فعلاً در مقابل شان سکوت می کنیم. اما شاید نیروی مادی شان را یک روز با نیروی مادی پاسخ دهیم.

مشکل اصلی با کسانی است که با تحلیل ها و ژست های چپ دارند این مسائل را تکرار می کنند. افرادی که عده ای حاشیه نشین و لمپن چماق به دست "لباس شخصی" را "بچه های اعماق" می خوانند. در این جا این روشنفکران به اصطلاح چپ ابتدا باید این سوال پاسخ دهند.

آیا روزگاری که پیراهن خاکستری ها، قهوه ای ها، سیاه ها... در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... در راستای جنبش فاشیستی، کمونیست ها، کارگران و مردم معترض را در خیابان به خاک و خون می کشیدند و اعتصابات کارگری را در هم می شکستند، از جنس همین "بچه های اعماق" یا "لباس شخصی" طرفدار احمدی نژاد نبودند؟

به نظر می رسد متأسفانه این افراد بی عملی و بی جایگاهی خود را در میان مردم و همان طبقه کارگر می خواهند با دادن تحلیل های خنده دار جبران کنند. برای رد کردن این که طبقه کارگر به احمدی نژاد گرایش دارد یا نه لازم نیست چندان به خودمان سختی بدهیم.

تنها یک فرض بدیهی را مطرح می کنم. اگر واقعاً احمدی نژاد اندک پایگاهی در میان طبقه کارگر و فرودستان جامعه حتی محروم ترینو عقب نگاه داشته ترین روستائیان و غیره هم داشت، مطمئن باشید لحظه ای درنگ نمی کرد و تمام آن ها را با هر زور و ترفندی که بود بسج می کرد و به خیابان های شهر می کشاند. البته ۳ بار این تلاش را کردند و شکست خوردند. یک بار روز یکشنبه ۲۴ خرداد ماه که جشن پیروزی در میدان ولی عصر گرفتند، یک بار سه شنبه ۲۶ خرداد ماه که راهپیمایی به اصطلاح وحدت با شعار "موسوی، احمدی، اتحاد اتحاد" راه انداختند. و بار آخر که بنا به گزارشات حتی از روستا های دورافتاده تا بندر عباس و بوشهر هم آدم آورده بودند. در جمعه ۲۹ خرداد ماه در آن نماز جمعه معروف بود. اما جمعیت را همه دیدیم. حتی به زور به یک میلیون نفر هم نمی رسید. آیا واقعاً طبقه کارگر و اقشار فرودست ایران از طبقه بورژوا و پولدار های ایران از لحاظ کمیت، کمتر است؟ دوستان روشنفکر به اصطلاح چپ اگر جواب سوال قبلی را دادند این یکی را هم پاسخ بدهند!

با این اوصاف چند جوان کم سن و سال ناقص العقل که برای تفریح نا سالم و برای ارضای نیاز های جنسی فروخته شان یک چماق به دست می

گیرند. ترک موتور می نشینند. لباس های خاکی می پوشند. و اتفاقن از مناطق حاشیه ای هم می آیند و اتفاقن بسیار هم سطحی می اندیشند. دلائل خوبی نیستند که "بچه های اعماق" را طرفدار احمدی نژاد بنامیم.

بیش از این نباید به این "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" پرداخت. چون بیش از این هم ارزش ندارند. تحلیل آن ها را به کسانی می سپاریم که این روز ها در خانه شان نشسته اند و نمی خواهند قبول کنند که "بچه های اعماق" "واقعی" در آن طرف میدان ایستاده اند .

اما سوال اصلی این نوشتار :

طبقه کارگر در کجای این داستان ایستاده است؟

به جرات می گویم برخلاف تمام افسانه هایی که الان در میان تمامی تحلیل گران با هر گرایش فکری در جریان است. بدنه ی اصلی این جنبش را نه طبقه متوسط رو به بالا و بورژوازی ایران که دقیقاً طبقات متوسط رو به پایین و "افراد طبقه کارگر" و فرودستان جامعه تشکیل می دهند. (تاکید می کنم "افراد" طبقه کارگر بعدن توضیح می دهم! چرا؟)

البته انکار نمی کنم که شروع کننده جنبش اعتراضی با رهبری طبقه متوسط رو به بالا بود. اما بدنه شرکت کننده در آن را "افراد" طبقه کارگر و فرو داستان جامعه تشکیل می دادند و با گذشت زمان نیز هر چه بیشتر جنبش به دست "افراد" طبقه کارگر و فرودستان افتاد و همین طور به محلات پائین شهر سرایت کرد .

برای اثبات این مدعا نیاز به کار چندانی نیست، تنها کافی است در تظاهرات های این چند هفته شرکت داشته باشید، به وضوح می توانید این واقعیت را درک کنید . برای همین به مرور کوتاهی از تظاهرات های این چند هفته می پردازم .

این مرور بر اساس مشاهدات مستقیم شخص نگارنده است. بر خلاف حامیان دولت که بر اساس گزارشات دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی شان که چاپلوسانه مجبورن برخی دورغ های رئیس پسند بنویسند. و برخلاف برخی روشنفکران چپ خارجی که از رسانه های غربی مشاهدات خود را می گیرند. و برخلاف چند عنصر به ظاهر چپ داخلی که در خانه های شان نشسته اند و نمی خواهند واقعیت را ببینند، اشتناجاتمن بر اساس مشاهداتم از انجیزی که به صورت عینی و واقعی در واقعیت در خیابان ها جاری بود، است .

در دو روز اول یعنی ۲۳ و ۲۴ خرداد اعتراضات به صورت پراکنده در تمامی محلات تهران با شرکت انواع گروه های اجتماعی و طبقاتی بود. البته بیشتر در مناطق مرکزی و شمالی شهر در جریان بود . در این جا طبقه متوسط رو به بالا حضور داشت اما بچه های پائین شهر نیز اگر در محلات خود دست به اعتراض نمی زدند همه در میداين مرکزی و شمالی شهر حضور داشتند. به جرات می توان گفت بچه ها افسریه، نازی آباد، جوادیه و... بودند که در میدان ونک در جلوی یگان ویژه ها دست به سنگ بردند. همین بچه های بودند که موتور های "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" را به آتش کشیدند و بعد از آن بود که مردم این مناطق هم با آنان همراه شدند .

در روز های بعد جریان به شکل دیگری بود. تظاهرات های میلیونی میدان امام حسین به آزادی در ۲۵ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان ونک به بالا و رو به روی صدا و سیما در ۲۶ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان هفت تیر به انقلاب در ۲۷ خرداد، تظاهرات میلیونی میدان امام خمینی به انقلاب در ۲۸ خرداد و... رخ دادند. به جرات می توان گفت این ۴ تظاهرات میلیونی جز شگفتی های عالم سیاست که تنها مختص ایران است، می باشند. این تظاهرات ها دقیقاً نشان از یک جنبش مردمی فرا طبقاتی داشت. تمامی طبقات جامعه ی ایران در آن شرکت داشتند. تمام گروه های صنفی، تمامی قومیت ها، نسبت زن و مرد ها برابر بود، تمام گروه های سنی و... نکته جالب این بود که در حالی که همه سکوت کرده بودند اما همه با حقی برابر و بدون هیچ محدودیتی می توانستند شعار های خود را بر روی پلاکاردهایشان با خود بیاورند و هیچ کس به دیگری و شعاری که در دست داشت تعرض نمی کرد و این بزرگترین تمرین دموکراسی در خیابان در طول تاریخ ایران و حتی جهان بود .

اما بحث اصلی در این جا بود که در مواقعی که این تظاهرات ها با حمله گروه های فشار یا به تعبیر آن روشنفکر به اصطلاح چپ ما "بچه های اعماق" البته با "لباس شخصی" قرار می گرفت این جوانان طبقات فرودست و پائین شهری بودند که به مقابله می پرداختند. در تظاهرات ۲۵ خرداد که همه دیدند چه افرادی کشته شدند این بچه ها یک مشت بورژوازی شکم سیر نبودند (که اگر هم بودند قابل احترام بودند و جان شان به حکم انسان بودن شان عزیز) که سینه های خود را در برابر گلوله های آن "بچه ی اعماق" با "لباس شخصی" که با نیشخند تیر می انداخت، سپر کردند .

در تظاهرات ۲۶ خرداد در پائین میدان ونک که مردم مورد هجوم همان "لباس شخصی" ها یا آن گونه که آن روشنفکر به اصطلاح چپ می پسندند "بچه های اعماق" قرار گرفتند، بنا به مشاهدات مستقیم نگارنده که در آن جا حضور داشت باز هم بچه های پائین شهر بودند که سینه های خود را سپر کردند تا زنان و مردان کهن سال تر بتوانند زودتر عقب بنشینند تا آماج قمه و چماق و گلوله ی "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" قرار نگیرند . خوشبختانه در دو تظاهرات میلیونی دیگر اتفاق خشونت آمیز خاصی رخ نداد .

اما داستان "جدی" تر حضور "افراد طبقه کارگر و فرودست" از روز ۳۰ خرداد به بعد آغاز شد. همان طور که همه می دانیم تظاهرات ۳۰ خرداد از جنسی متفاوت بود.

"فرمانده کل قوا"ی آن "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" فرمان حمله را صادر کرده بود. این بار دیگر مسئله "بودن یا نبودن" در خیابان بود . رهبرانی که از جنس طبقات بالایی بودند عقب نشینی کردند و فراخوان خود را پس گرفتند مردم را به خانه هایشان دعوت کردند و با سکوت پیشه کردند. و تنها کسانی حاضر بودند حتی جان شان را برای ماندن در خیابان بدهند که چیزی برای از دست دادن جز زنجیرهایشان نداشتند و اینان کسانی نبودند جز بچه های پائین شهر و "افراد طبقه کارگر"، البته باید اعتراف کرد که در میان جمعیت بودند بچه های بالا شهری که البته باید به شرافت آنان نیز درود فرستاد.

اما از ۳۰ خرداد به بعد داستان حضور افراد در خیابان متفاوت شد. شعار های رادیکال تر شد و البته همه چیز "جدی" تر شد. به شهادت مشاهدات همه کسانی که در خیابان بودند و به شهادت مناطقی که در آن درگیری های اصلی رخ داد این بار جنبش به پائین شهر منتقل شده بود. منطقه اصلی درگیری منطقه ستار خان، توحید، نواب، جمهوری و... بود که مناطق متوسط رو به پائین و پائین شهر هستند، بود.

از فردا ی ۳۰ خرداد بود که آن "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" دیگر جرات نداشتند بدون موتور و بدون حمایت نیرو های سرتا پا مسلح به میان تظاهر کنندگان بیایند. چون می دانستند این بار برخلاف تمام تبلیغی که رسانه و دستگاه ایدئولوژیک حاکمیت در مخ شان کرده بود با چند بچه سوسول، پول دار، غرب زده رو به رو نیستند بلکه با "بچه های اعماق واقعی" رو به رو شده اند.

البته واقعیت آن است که طبقه متوسط رو به بالا نیز هنوز به اشکال دیگری در جنبش حضور دارد. اما زمانی که وضع "جدی" تر می شود چون هنوز "چیز های زیادی" برای از دست دادن دارد، ترجیح می دهد صحنه را برای "افراد طبقه کارگر و فرودست" خالی کند. تظاهرات ۱۸ تیر نیز این واقعیت را اثبات کرد که جنبش تا جایی پیش رفته است که تنها هراس اصلی حامیان نظم موجود و خصوصاً "فرارگاه ثارالله" آن است که شعله های اعتراض به "جنوب و شرق تهران" کشیده نشود که اگر کشیده شود آتشی به پا می شود که

مشاهدات میدانی به ما این حکم را می دهد که حتی در خیابان های بالا شهر نیز این "افراد طبقه کارگر و فرودست" هستند که تظاهرات می کنند . این زنان و مردان جوان "بی کار، دانشجو و مزد بگیر" هستند که تظاهرات می کنند. این زنان و مردان میان سال که از مخارج سنگین زندگی خود و خانواده شان کمرشان خم شده است فریاد درد در خیابان به آسمان می برند . حتی اگر بر خلاف میل آن روشنفکران به اصطلاح چپ این افراد "شیک لباس بپوشند، لطیف سخن بگویند، دستان شان زمخت نباشد، سبک زندگی مدرن داشته باشند، زبان خارجی بلد باشند، بوی ادکلون بدهند، با رسانه و اینترنت آشنا باشند، اهل شعر موسیقی باشند، اهل برن و برقص باشند، با فرهنگ مدرن غربی حال کنند، مایکل جکسون و مدونا و ساسی مانکن دوست داشته باشند... " اما در نهایت جز طبقه کارگر هستند. چون یا "مزد بگیرند" و در نتیجه کارگر ! یا در آینده "مزد بگیر" می شوند چون فعلاً یا "بی کار" ند یا "دانشجو !!!"

این روشنفکران عزیز ما که هنوز می خواهند ژست "چپ" بودن بگیرند، مشکل شان در آن است که چپ بودن شان تبدیل به یک "آئین" شده است. "آئینی" که یک سدری مناسک دارد. مناسکی که با فحاشی به آمریکا و غرب شروع می شود و با افسانه ساختن از کارگر ختم می شود. این ها سبک زندگی مدرن داشتن را مساوی با غرب زدگی و آمریکایی بودن و سوسول بودن می داند و هر کسی که این گونه باشد را در راستای پروژه ی "انقلاب خمیلی" می داند. غافل از این که این جوانانی که در خیابان ها دارند فریاد می زنند و خواهان یک زندگی شرافتمندانه مدرن هستند اکثراً از طبقات متوسط رو به پائین هستند. مشکل در این جا نیست که طبقه کارگر و افشار فرودست حامی احمدی نژاد هستند و اعتراض نمی کنند .

مشکل در تعریف و نوع دیدگاه تیپیکال این روشنفکران به اصطلاح چپ است. آقایان هنوز کارگر را فردی "زشت، با دستانی زمخت، با لباسی کثیف، بد دهن، لمپنی، عقب مانده، کسی که روزنامه و کتاب نخواند، کسی که اینترنت نرود و ماهواره نبیند، کسی که ناموس پرست باشد، کسی که آهنگران گوش دهد، موتور سوار شود و بوی عرف و گلاب و پیاز بدهد" و می دانند در نتیجه دچار این توهم می شوند که موتور سواران چماق به دست "لباس شخصی همان" بچه های اعماق هستند .

مشکل این آقایان خودشان و دیدگاه شان است که هیچ انطباقی با واقعیت جاری در ایران ندارد. این آقایان مرگ سیاسی خود را در بزنگاه مهم تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران امضا کرده اند. اگر تا دیروز این "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" به دستور مقامات بالایی و "فرمانده کل قوا" ی شان نخواستند این روشنفکران به اصطلاح چپ را همراه با هزاران مرد و زن روشن اندیش واقعا چپ که در دهه 60 اعدام شدند، نابود کنند. این موج خروشان "بچه های اعماق واقعی" است که این افراد را از صحنه ی سیاسی و مبارزات اجتماعی _ طبقاتی جاری در ایران به گوشه ی خانه شان رانده است. از دل همین بچه های اعماق واقعی است که جنبش نوین چپ جوان ایران بدون نیاز داشتن به این پدرخواندگان "ناخوانده" متولد می شود .

اما ما برخلاف این دوستان در تحلیل های مان نمی خواهیم دچار توهم شویم. در نتیجه باید اعتراف کنیم که "طبقه کارگر" هنوز به مثابه "یک طبقه" وارد میدان نشده است. درواقع این "افراد طبقه کارگر" هستند، که به صورت منفرد وارد عرصه شده اند. برای همین در این نوشتار بارها از لفظ "افراد" طبقه کارگر استفاده کرده ام. طبقه کارگر هنوز با افق طبقاتی خودش وارد میدان نشده است. مناسفانه بسیار هم سخت می نمایاند که در آینده نزدیک با این افق وارد میدان شود. این جنبش هنوز یک جنبش فرا طبقاتی با خواست هایی دموکراتیک است. اما برخلاف این دیدگاه سنتی که در بین چپ های ایران رسوخ دارد که باید ابتدا تغییرات دموکراتیک شود بعد طبقاتی و یا در ایران سرمایه داری نداریم بلکه ارتجاع داریم. من جور دیگری می اندیشم.

به نظر من اتفاق تنها و تنها این طبقه کارگر است که می تواند تغییرات دموکراتیک را برای کل جامعه ایران بیاورد. چون سرمایه داری در ایران درست درگرو یک نوع حکومت خودکامه و دیکتاتوری می تواند به حیات خود ادامه دهد. و هرنوع شیوه ی تولید سرمایه دارانه در ایران تنها با یک صورتبندی خودکامه می تواند برای طبقه خودش سود آور باشد. در این جا تنها تغییر مناسبات تولیدی است که می تواند تغییر در دیگر مناسبات اجتماعی را فراهم سازد. در کنار این موضوع در شرایط کنونی که حاکمیت هیچ ابائی از اعمال خشونت و کشتار برای ادامه حیات ندارد. تنها فلج کردن پایه های اقتصادی آن به وسیله ی یک اعتصاب عمومی آن هم به رهبری طبقه کارگر است، که می تواند نوید بخش یک تغییر بنیادین باشد. البته این افق بسیار دشوار و دور می نمایاند. اما واقعیت همین است .

واقعیت این است که روزی فراخواهد رسید که آن "بچه های اعماق" با "لباس شخصی" مجبور خواهند شد که چماق را بر زمین نهند و اسلحه در دست گیرند، از موتور پیاده شوند و تانک سوار شوند. "لباس شخصی" شان را با "لباس لجنی" تعویض کنند تا در ردیف پیراهن خاکستری ها، قهوه ای ها و سیاه ها قرار بگیرند. تا ماهیت شان نشان داده شود تا همگان بدانند که اینان نه به "بچه های اعماق" که "تقاله های حاشیه" و نه "لباس شخصی" ها که "لباس نظامی" ها بوده اند که حامی احمدی نژاد بودند .

آن زمان شاید این روشنفکران به اصطلاح چپ و در واقع "راست" ما از خواب بیدار شوند البته با صدای "بچه های اعماق واقعی" که در خیابان سرود آزادی و پیروزی را می خوانند .

***پی نوشت:** اصطلاح "بچه های اعماق" برگرفته از یکی از سروده های شاعر مبارز خسروگل سرخی است. مناسفانه ناصر زرافشان کسی که خود را یک روشنفکر چپ می داند چند شب پیش از انتخابات در مصاحبه تلویزیونی با فردی به نام "حصیسی" این اصطلاح را برای حامیان و رای دهندگان به محمود احمدی نژاد به کار برد .

دختران ما و دختران آنها

فرهادها

چند روز قبل از انتخابات برای انجام کاری به یکی از شهرها رفتم. چون کارم طول کشید و مجبور شدم تا غروب بمانم سعی کردم وقت را با پرسه زدن در ستاد های انتخاباتی تلف کنم. جالب ترین برنامه مال ستاد احمدی نژاد بود که با پارچه نوشته ای خبر سخنرانی داود احمدی نژاد برادر رئیس جمهور را در یکی از مساجد شهر داده بود. بعد از کلی گشتن مسجد را پیدا کردم. نیم ساعت قبل از سخنرانی بود. تقریباً صد نفر خانم که اکثرشان دختر بودند با پوشش خاص خودشان در انتهای صحن نشسته بودند و به همین تعداد هم مرد در جلو بودند. اما با شروع سخنرانی تعداد آقایان زیاد شد و صحن را پر کرد. علاوه بر این در نیمه های سخنرانی هم تعداد دیگری وارد شدند که به علت نبود جا سرپا ایستادند. در این هنگام مجری جلسه با اشاره به سرپا ایستادن آقایان از خواهران محترم تقاضا کرد که صحن را ترک کرده و به زیر زمین بروند. خواهران محجبه هم بلافاصله بلند شدند و در حالی که شعار می دادند صلی علی محمد مالک اشتر آمد (مالک اشتر یعنی داود احمدی نژاد کسی که به گواهی زندانیان جمعیت ال یاسین مسئول مستقیم شکنجه زندانیان عقیدتی در دایره ادیان وزارت اطلاعات است) صحن را ترک کرده و به زیر زمین رفتند. عجیب بود حتی یکی از دختران آنها به این مساله اعتراض نکرد. حتی یکی از آنها نگفت که ما نیم ساعت زودتر آمده ایم چرا ما باید به زیر زمین برویم؟ چرا آقایانی که نیم ساعت دیر آمده اند به زیر زمین نمی روند؟ خیر خبری از اعتراض نبود، خواهران به دستور برادران تمکین کرده و راهی زیر زمین شدند. این صحنه چندش آور به همراه نعره های مرگ بر ضد ولایت فقیه راستش حالم را بد کرد. به همین دلیل بیرون ادمم و منتظر سخنرانی مالک اشتر نشدم.

چند روز بعد انتخابات برگزار شد. تقلب اشکار سپاه و رهبری در این انتخابات جرقه ای را به خرمن خشم مردم ایران از استبداد و دیکتاتوری زد و خیابان ها به تصرف مردم معترض درآمد. خیزش مردم ایران علیه استبداد و خودکامگی اگر چه صحنه های بدیعی از فداکاری، شهامت و از خودگذشتگی داشت اما بدیع ترین جلوه ان به گواه همه حضور پر رنگ زنان و دختران ایرانی در این مبارزات بود. زنان و دختران ما چه در روزهای تظاهرات میلیونی سکوت و چه در روزهای بعد از فرمان قتل عام خامنه ای و در درگیری های خیابانی در صف اول مبارزه با مزدوران تا بن دندان مسلح استبداد و دیکتاتوری قرار داشتند. ندا اقا سلطان در مقابل گلوله دژخیمان مذهبی ایستاد و در خون خود غلتید و ترانه موسوی در زندان و زیر شکنجه دژخیمان سپاه به شهادت رسید. این اخبار به همراه صحنه های ایستادگی زنان و دختران ما در مقابل ضربات باتوم بسیجیان بی غیرت به سرعت به تمام دنیا مخابره شد و چهره واقعی دختران ما را به همگان نشان داد.

حال صحنه های بدیع ایستادگی و مقاومت دختران ما را در مقابل تمکین چندش آور دختران آنها قرار دهید. تقوای دختران آنها تمکین کردن است. تو سری خوردن و به حساب نیامدن برای آنها نوعی عبادت است اما صورت در خون غلتیده ندا اقا سلطان و جنازه سوخته ترانه موسوی نشان داد که تقوای دختران ما تمکین کردن نیست. سکوت در برابر بی عدالتی نیست.

هفتم از آوردن این سطور البته مسخره کردن دختر های بسیجی و حزب اللهی نیست چرا که آنها خود قربانیان دستگاه جهنمی بنیاد گرایی مذهبی هستند. تمکین کردن نه خواست آنها بلکه آموزه ای است که از دوران کودکی در محیط خفقان آور تربیت مذهبی به آنها تحمیل می شود. با این حال مبارزات جاری نشان داد که بخش اعظم زنان و دختران ایرانی خود را از سلطه نماد های مبتنی بر تبعیض رها کرده اند. البته هنوز هستند اقلیتی که هویت خود را در "خواهر" بودن تعریف می کنند اما کسی چه می داند شاید مبارزات دختران ما تکانه ای را در ذهن آنها ایجاد کرده باشد. شاید آنها دیگر حاضر به رفتن به زیر زمین نباشند! کسی چه می داند!

من این یادداشت را به زنان جانباخته راه آزادی و عدالت، ندا اقا سلطان، ترانه موسوی و دیگر جانباختگانی تقدیم می کنم که جنازه آنها هنوز در دست دژخیمان مذهبی است و ما حتی نام آنها را هم نمی دانیم.

بحثی درباره‌ی مبانی دموکراسی مشارکتی

آنانومی دموکراسی مشارکتی (قسمت سوم)

اسماعیل سپهر

این متن را گروهی

مطالعه کرده و نکات مهم

آن را به بحث بگذارید

— حوزه کارکردی نهادهای جامعه مدنی در دموکراسی مشارکتی

در چهارچوب دموکراسی مشارکتی تمرکز زدایی از قدرت سیاسی تنها به تمرکز زدایی کمی و کیفی از قدرت دولتی محدود نیست. بسط و گسترش حیطه جامعه مدنی و بسترسازی جهت شکوفایی و اعتلاء نهادهای جامعه مدنی نیز عرصه مهم دیگری در راستای تمرکز زدایی از قدرت سیاسی است.

جامعه مدنی بنا به یکی از تعاریف گرامشی (چه گرامشی خود تعاریف متفاوت و بعضاً متناقضی از جامعه مدنی ارائه کرده است) " دستگاهی از مؤسسات روبنایی است که حلقات میانی مابین اقتصاد و دولت را تشکیل می‌دهند." (1) در این تعریف مؤسسات و واحدهای اقتصادی از حوزه جامعه مدنی خارج است و جامعه مدنی تنها آن بخش از نهادها و مؤسسات غیر دولتی را شامل می‌شود که در شمار مؤسسات و واحدهای مربوط به چرخه اقتصادی (اعم از مؤسسات و واحدهای تولیدی، تجاری و خدماتی) قرار نداشته باشند.

نهادهای جامعه مدنی اگرچه در ترسیم سیمای سیاسی یک جامعه و شکل دادن به راهبرد ها و راهکارهای سیاسی از نقشی هم طراز با سازمانهای دولتی برخوردار نیستند، اما از قابلیت قابل توجهی برای تأثیر گذاری بر مسیر حرکتی هر جامعه و شکل دادن به سیمای سیاسی آن برخوردارند. نهادهای جامعه مدنی تبلور و تظاهر خلاقیت و ابتکار خود انگیزه مردم برای پاسخگویی به نیازهای آنها و چاره جویی از مشکلات آنهاست. نهادهای جامعه مدنی طرفی برای تجربه شکل بی واسطه قدرت و سامانه ای برای سلوک جمعی و حصول به آماج های مشترک است. در چهارچوب نظامهای سیاسی حاکم بر جوامع امروزی و از جمله در لیبرال - دموکراسی‌های موجود، نهادهای جامعه مدنی عموماً به شکل غیرمستقیم به ایفاء نقش در صحنه سیاسی مبادرت می‌ورزند. نهادهای جامعه مدنی در حقیقت با شکل دادن به گرایش فکری آحاد مردم، با ساماندهی مردم حول اهداف و خواستههای معین و یا اولویت بخشی به این یا آن خواسته و مطالبه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، با تأثیر گذاری بر شکل و نوع اعتراض و حرکت سیاسی توده مردم، با تأثیر گذاری بر آراء آنها در انتخاب افراد جهت احراز کرسی نمایندگی در نهادهای انتخاباتی و تأثیر گذاریهای متنوع دیگر در حیات سیاسی جوامع نقش بازی می‌کنند.

در دموکراسی مشارکتی، اما در راستای تمرکز زدایی هر چه بیشتر از قدرت سیاسی، حوزه کارکرد نهادهای جامعه مدنی به نحو کمی و کیفی بسط یافته و افق نوینی بروی فعالیت این نهادها گشوده خواهد شد. در چهارچوب دموکراسی مشارکتی با ایجاد شرایط مناسب جهت حضور پر رنگ و اثرگذار نهادهای جامعه مدنی در زندگی اجتماعی، این نهادها ضمن گسترش حیطه تأثیر گذاری غیر مستقیم خود در همه صحنه های زندگی اجتماعی از فرصت قابل توجهی جهت ایفاء نقش مستقیم در عرصه های مختلف حیات اجتماعی برخوردار خواهند شد.

تلاش برای بسط کمی هر چه بیشتر نهادهای جامعه مدنی در گام اول به اعطاء امکانات و تسهیلات ضروری برای ایجاد و ماندگاری این نهادها مشروط است. حمایت‌های مردمی بی تردید اصلی ترین منبع تأمین نیازهای مالی، تسهیلاتی و انسانی نهادهای جامعه مدنی است. با این حال بسیاری از نهادهای جامعه مدنی برای ایجاد و بویژه برای ادامه کاری فعالیت خود به کمکهای دولتی نیازمندند. هم از اینرو کمکهای مالی و تسهیلات دولتی در بسط و گسترش فعالیت سطحی و عمقی نهادهای جامعه مدنی از اهمیت شایان برخوردار است. در این راستا دموکراسی مشارکتی بی تردید با وجود ساز و کارهای قانونی معین جهت اعطاء کمک های مالی و تسهیلاتی گسترده به نهادهای جامعه مدنی و کمک به بسط و گسترش فعالیت سطحی و عمقی این نهادها متناظر است. در دموکراسی مشارکتی تمرکز زدایی کمی و کیفی از نهادهای قدرتی بویژه شرایط مناسب تری جهت عطف توجه به نهادهای جامعه مدنی و بهره گیری از ظرفیت های راهگشا و کار ساز آنها فراهم خواهد آورد.

شکوفایی و گسترش عرصه فعالیت نهادهای جامعه مدنی در عین حال به فقدان موانع سیاسی - قانونی در برابر فعالیت این نهادها از یک سو، و بسترسازی و ایجاد زمینه عملی برای بهره‌گیری از امکانات و قابلیت‌های این نهادها در ساماندهی بهینه تر زندگی اجتماعی از سوی دیگر، بستگی دارد. در فقدان موانع سیاسی- قانونی، انواع پر شماری از نهادهای جامعه مدنی می‌توانند برای پاسخگویی به نیازهای متنوع و کوتاه مدت و دراز مدت آحاد مردم، بشکل دوره‌ای یا در هیئت یک تشکل دائمی، یا به عرصه حیات بگذارند. این نهادها می‌توانند در شعاع گسترده‌ای به نیازهای متنوع مردم - از اشاعه فرهنگ و ادب گرفته، تا مقابله با انواع جرم و جنایت در محدوده محله و شهر و یا حفاظت از محیط زیست و غیره - پاسخ دهند. دولتهای مبتنی بر اقتدار نخبگان (اعم از دیکتاتوری های سیاسی، لیبرال- دموکراسی ها و مدعیان دولت سوسیالیستی) متناسب با ساختار

و اهداف تعریف شده و یا نشده خود، ورود به عرصه‌های بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بعضاً ورزشی را حق انحصاری خود می‌دانند. حتی در لیبرال ترین دولتها نیز، که حضور و فعالیت نهادهای جامعه مدنی در بسیاری از عرصه‌ها تحمل و یا تشویق می‌شود، نهادهای جامعه مدنی از فعالیت مؤثر و تأثیرگذار در عرصه های معینی از زندگی اجتماعی باز داشته می‌شوند. حفاظت از امنیت اجتماعی در غالب کشورها جزء وظایف انحصاری دولتها تعریف می‌شود و دخالت نهادهای جامعه مدنی در کار پلیس یا نهادهای امنیتی دیگر به ساده گی تحمل نمی‌شود. عرصه نظامی نیز در غالب کشورها محدوده ممنوعه دیگری است. دولتها در عین حال هیچ گونه دخالت جدی و مؤثر نهادهای جامعه مدنی در کار و فعالیت نهادها و ارگانهای دولتی را بر نمی‌تابند. منع نهادهای جامعه مدنی از ورود به عرصه‌های معین در نظامهای مبتنی بر اقتدار نخبگان (و از جمله در لیبرال - دموکراسی ها) بی تردید در همه موارد و ضرورتاً از پاسخگویی به الزامات عملی و کارشناسانه ناشی نمی‌شود. در عوض وجود دلایل سیاسی برای منع نهادهای جامعه مدنی از ورود به برخی از عرصه‌های حیات اجتماعی در این نظام ها، غیرقابل کتمان است.

در دموکراسی مشارکتی، اما اگر رفع تمام و کمال موانع سیاسی - قانونی در برابر فعالیت‌های جامعه مدنی را شاهد نباشیم، با پایداری بسیاری از موانع سیاسی - قانونی موجود در نظام های مبتنی بر اقتدار نخبگان نیز (حتی لیبرال ترین و دموکراتیک‌ترین آنها) مواجه خواهیم بود. در دموکراسی مشارکتی با رفع بسیاری از موانع سیاسی - قانونی در برابر فعالیت نهادهای جامعه مدنی افق گسترده‌ای بر روی فعالیت خلاقانه و مبتکرانه این نهادها گشوده خواهد شد. در چهارچوب ساختار سیاسی مبتنی بر دموکراسی مشارکتی حتی عرصه های امنیتی، انتظامی و نظامی نیز منطقه ممنوعه ای برای فعالیت انواع معینی از نهادهای جامعه مدنی نخواهد بود و این نهادها می‌توانند در این حیطه نیز به ایفاء نقش سازنده و مؤثری اقدام نمایند.

برای شکوفایی و گسترش هر چه بیشتر نهادهای جامعه مدنی فقدان موانع سیاسی - قانونی اگر چه لازم، اما کافی نیست. نهادهای جامعه مدنی پر شمارتر و پر ثمرتر خواهند شد اگر دولتها با بسترسازی و فراهم آوردن زمینه‌های قانونی - عملی، برای حل بسیاری از مسائل مبتلا به جامعه و ساماندهی بهینه تر زندگی اجتماعی، نهادهای جامعه مدنی را به یاری بطلبند. برای پاسخگویی به نیازهای پر شمار مردم در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، دولت می‌تواند آحاد مردم را به تأسیس هر چه بیشتر نهادهای جامعه مدنی فرا خواند و عرصه فعالیت گسترده تری را بروی این نهادها بگشاید. اگر با رفع موانع سیاسی - قانونی در برابر فعالیت نهادهای جامعه مدنی، حوزه آزادی این نهادها بشکل منفی بسط و گسترش می‌یابد، بسترسازی و ایجاد زمینه‌های قانونی - عملی برای وسعت بخشی به فعالیت نهادهای جامعه مدنی موجب گسترش حوزه آزادی این نهادها در شکل مثبت آن خواهد شد.

با بسترسازی قانونی و ایجاد شرایط عملی لازم می‌توان انواع مختلف نهادهای صنفی آحاد مختلف مردم (به مثابه بخشی مهم از نهادهای جامعه مدنی)، را به مشارکت مؤثر و کارساز در اداره و مدیریت سازمانهای دولتی و غیردولتی فراخواند. تشکل‌های صنفی کارگران می‌توانند نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در اداره و مدیریت کارخانجات به عهده بگیرند. بهمین سیاق کارمندان ادارات دولتی و مؤسسات غیردولتی می‌توانند از مشارکت جدی در هدایت و اداره مؤسسات خود برخوردار گردند. (۲)

ایجاد شرایط و بسترسازی قانونی - اجرایی برای مدخلیت دادن نهادهای جامعه مدنی در ساماندهی عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی به مشارکت جزئی و یا کلی تشکل‌های صنفی آحاد مردم در هدایت و مدیریت محل کار محدود نیست. حوزه کارکردی نهادهای جامعه مدنی و مشارکت آنها در ساماندهی هر چه بهتر زندگی اجتماعی می‌تواند دایره بسیار بزرگی را در برگیرد. در سطح خرد و محدود، بسیاری از نهادهای جامعه مدنی (نهادهای غیر صنفی) می‌توانند در حوزه کاری خود به ساماندهی و مدیریت یک کارخانه، یک مدرسه، یک مؤسسه خصوصی یا دولتی یاری رسانند. انجمن اولیاء دانش آموزان می‌تواند نقش مهمی در ساماندهی و حل معضلات و مشکلات یک مدرسه ایفا نماید. نهادهای مدافع حفظ محیط زیست می‌توانند در سازگاری هر چه بیشتر فعالیتهای اقتصادی کارخانجات و شرکتهای دولتی و غیر دولتی با الزامات حفظ سلامت محیط زیست نقش مهمی به عهده بگیرند. نهادهای مدافع حقوق زنان می‌توانند بر ارتقاء رعایت حقوق زنان شاغل در مؤسسات و سازمانهای دولتی و غیر دولتی، و سازمانهای مدافع حقوق مصرف‌کنندگان می‌توانند بر رعایت حقوق مصرف‌کنندگان در شبکه تولید و توزیع نظارت نمایند.

برخی نهادهای آموزشی محلی در همکاری با سازمانهای آموزشی دولتی و غیردولتی می‌توانند در پاسخگویی به برخی از نیازهای آموزشی و پرورشی کودکان، نوجوانان و جوانان در سطح محله نقش مؤثر و کارساز ایفا نمایند. برخی نهادهای خودجوش محلی دیگر با مساعدت و همکاری سازمانها و مؤسسات بهداشتی - درمانی می‌توانند در ارتقاء آگاهی‌های بهداشتی مردم و ارائه سرویسهای بهداشتی پایه‌ای به خانواده‌ها نقش مهم و شایسته‌ای به عهده بگیرند. نهادهای جامعه مدنی همچنین می‌توانند در عمومی کردن فعالیتهای ورزشی در سطح محله و فراتر از آن، نقش مهم و کارساز ایفا نمایند.

حتی در عرصه‌های امنیتی، انتظامی و نظامی نیز نهادهای جامعه مدنی می‌توانند از نقش کارساز و برجسته‌ای در انطباق فعالیت و کارکرد این نهادها با اصول و موازین انسانی، دموکراتیک و مردم‌گرایانه و در مهار تادی و تجاوز احتمالی این نهادها به حریم حقوق و آزادهای فردی، اجتماعی و سیاسی مردم به عهده بگیرند. تشکل‌های صنفی نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی با برخورداری از حق مدخلیت در سیستم مدیریت و قدرت تأثیر گذاری در ساختار قدرتی این نیروها می‌توانند از جایگاه مهمی در تعهد این نیروها به فعالیت در چهارچوب موازین قانونی برخوردار باشند. برخی دیگر از نهادهای جامعه مدنی نیز می‌توانند با برخورداری از حق نظارتی، کارکرد نهادهای امنیتی، انتظامی و نظامی را از جنبه‌های مربوط به حقوق بشر و فعالیت در حیطه قانون زیر نظر داشته باشند. نهادهای مقابله با آزار و شکنجه متهمین قضایی، نهادهای مدافع حقوق زندانیان، نهادهای نمایندگی وکلاء و بسیاری از نهادهای مشابه می‌توانند از حق نظارتی قابل توجهی در کنترل و بازرسی از نهادهای امنیتی، انتظامی بر خوردار باشند.

بعلاوه برخی نهادهای جامعه مدنی در همکاری با پلیس و نهادهای انتظامی می‌توانند به ارتقاء خودآگاهی در میان جوانان و نوجوانان و مقابله با جرم و بزه و مثلاً معضلاتی از نوع اعتیاد یاری رسانند. این نهادها قادرند بخش مهمی از وظایف جاری نیروهای پلیس را به عهده گرفته و در عرصه‌های معینی بسی‌بسیار بهتر از نیروهای رسمی پلیس عمل نمایند. در عرصه نظامی نیز سازمانهای خود مدیریتی مردم می‌توانند با ایجاد میلیتاریا و نیروی نظامی غیر حرفه‌ای، نیروی دفاعی قابل اتکایی را شکل دهند.

در این حوزه‌ها و در صدها و هزاران حوزه دیگر با مساعدت دولتی و تأمین الزامات قانونی و اجرایی، شبکه گسترده‌ای از نهادهای جامعه مدنی قادرند، چه در نقش نظارتی و چه در نقش اجرایی، به ساماندهی بهینه تر عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی یاری رسانند. بسترسازی برای مشارکت جویی هر چه بیشتر نهادهای جامعه مدنی در ساماندهی عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اما با مدخلیت نهادهای جامعه مدنی در مدیریت های کلان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ورزشی و غیره از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار می‌شود. در سطح کلان، نهادهای جامعه مدنی می‌توانند در نقش‌های متفاوتی ظاهر گردند. این نهادها می‌توانند مستقیماً در سیاست‌گذاریهای کلان شرکت جویند و یا در نظارت مؤثر و توانمند بر نهادها و سازمانهای دولتی نقش مهم و کارساز به عهده گیرند.

نهادهای مدافع حقوق زنان، نهادهای مدافع محیط زیست، نهادهای مدافع حقوق مصرف‌کنندگان، نهادهای فرهنگی - هنری سراسری همچون انجمن نویسندگان و کانونهای ادبی، هنری و غیره، نهادهای مدافع حقوق کودکان و یا سالمندان و بسیاری دیگر از نهادهای جامعه مدنی می‌توانند به عنوان طرف مشاوره و یا با حق رأی در سیاست‌گذاریهای کلان مربوط به عرصه‌های فعالیت خود شرکت داده شوند.

نمایندگان اتحادیه‌ها و انجمنهای سراسری معلمان، استادان، دانش‌آموزان و دانشجویان می‌توانند از حق رأی ثابتی در سیاست‌گذاریهای کلان مربوط به عرصه آموزشی و پرورشی برخوردار بوده و در عین حال به عنوان یک نهاد نظارتی به نحو مؤثری بر فعالیت مؤسسات و ارگانهای آموزشی و تربیتی نظارت نمایند. نمایندگان کانون نویسندگان و هنرمندان می‌توانند در سیاست‌گذاریهای کلان مربوط به رسانه‌های ارتباط جمعی، همچون رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها و مجلات نقش مهمی به عهده گرفته و بویژه از نقش نظارتی مؤثری در نظارت بر سازمانهای دولتی فعال در عرصه فرهنگ و هنر برخوردار باشند.

اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری می‌توانند در سیاست‌گذاریهای کلان اقتصادی و بویژه در سیاست‌گذاریهای مربوط به حقوق کارگران در نقش یکی از عوامل اصلی سیاست‌گذار ظاهر گردند. بهمین سیاق انجمن‌های سراسری پزشکان و پرستاران می‌توانند نقشی مشابه در سیاست‌گذاریها و نظارت بر فعالیت سازمانها و واحدهای بهداشتی - درمانی به عهده بگیرند. نهادهای منتخب سربازان و افسران و کارمندان نیروهای نظامی و انتظامی نیز می‌توانند در مدیریت این نهادها از نقش مهمی برخوردار بوده و بویژه بر اعمال و سیاستهای فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی نظارت نمایند.

ایفاء چنین نقش تأثیر گذاری در سیاست‌گذاریهای کلان و اعمال نظارت بر نهادها و سازمانهای دولتی بی تردید حدی از آمیختگی و درهم تنیده گی نهادهای جامعه مدنی و نهادهای دولتی را سبب خواهد شد. این آمیختگی، اما هویت نهادهای جامعه مدنی را خدشه دار نمی‌سازد. تا آن هنگام که این نهادها متکی به اراده و خواست اعضای داوطلب خویش باشند و تابع و تحت امر نهادها و سازمانهای دولتی عمل نکنند، هویت آنها بمتابیه نهادهای جامعه مدنی قابل خدشه نیست. بعلاوه گسترش هر چه بیشتر قلمرو جامعه مدنی و فراخوانی نهادهای جامعه مدنی به ایفاء نقش مؤثر در ساماندهی عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی (و از جمله مشارکت در روند سیاست‌گذاریهای خرد و کلان سیاسی) انکار دولت و نفی ضرورت کارکرد نهادهای دولتی را تداعی نمی‌کند. نهادهای جامعه مدنی در نقش سیاست‌گذار نیز صرفاً یکی از نیروهای مؤثر در سیاست‌گذاریها خواهند بود و حتی با برخورداری از حق رأی در نهادها و ارگانهای سیاست‌گذار دولتی نیز در هیئت گروه‌های همیار ایفاء نقش خواهند کرد.

دموکراسی مشارکتی با مقدم شمردن خواست و اعمال اراده مؤثر و گسترده آحاد مردم در تمامی حوزه‌های مربوط به زندگی آنها، شکوفایی و اعتلاء نهادهای جامعه مدنی را آماج خود دارد. پر شماری نهادهای جامعه مدنی و بسط و عمق یابی هر چه بیشتر عرصه‌های فعالیت این نهادها، مکانیزم و اهرم قدرتمندی است در خدمت دخالت‌گری بی‌واسطه آحاد مردم در صحنه سیاسی. با ایجاد زمینه مساعد برای شکل‌گیری هر چه بیشتر نهادهای جامعه مدنی و گسترش عرصه فعالیتی آنها، بطور طبیعی حیطه قدرت دولتی محدود شده و گام بزرگی بسوی ایجاد دولت کوچک برداشته خواهد شد. شکوفایی و گسترش حوزه نفوذ و فعالیت نهادهای جامعه مدنی در عین حال به تمرکز زدایی از قدرت سیاسی نیروی تازه‌ای خواهد بخشید.

در دموکراسی مشارکتی در سطح پائین‌ترین نهادهای قدرت دولتی، همچون نهادهای قدرتی محله و روستا، نهادهای جامعه مدنی می‌توانند نه تنها بعنوان طرف مشاوره، عامل سیاست‌گذار و نهاد نظارتی، بلکه تا حدود معینی به عنوان بازوی اجرایی مجمع نمایندگان محله و روستا در این یا آن حوزه معین عمل نمایند. مجمع نمایندگان روستا و محله با به خدمت گرفتن تواناییها و امکانات نهادهای جامعه مدنی می‌توانند ضمن فراهم آوردن فرصت تجربه قدرت برای بسیاری از مردم، از بوروکراتیسم و تئویرات زیانبار آن فاصله بگیرند.

در دموکراسی مشارکتی در سطوح عالیتر قدرتی نیز نهادهای جامعه مدنی با حمایت و همیاری پر دامنه نهادها و سازمانهای دولتی روبرو خواهند بود. کمک به ایجاد نهادهای جامعه مدنی و حمایت از ادامه کاری آنها در شمار وظیفه تعطیل‌ناپذیر همه نهادهای قدرتی در ساختار

دموکراسی مشارکتی است. بهره گیری از آراء مشاوره ای نهادهای جامعه مدنی، مشارکت دهی آنها در تصمیم سازی ها و سیاست گذاریهای کلان، سپردن مسئولیت اجرایی حل و فصل برخی از مسائل و معضلات جامعه به آنها، بر سمیت شناختن نقش نظارتی این نهادها در عرصه های مختلف و غیره، همه و همه ترسیم بخش حضور مؤثر و پررنگ نهادهای جامعه مدنی در ساختار دموکراسی مشارکتی است.

1. تفاضات آنتونیو گرامشی، پری اندرسون، چاپ فارسی ص 35
2. من در بخش مربوط به بسط دموکراسی از حوزه سیاست به حوزه اقتصاد، ضرورت و امتیازات مدخلیت مؤثر آحاد مردم در هدایت و ساماندهی محل کار و اهمیت آن از نقطه نظر بسط و عمق یابی دموکراسی را مورد بحث قرار خواهم داد. در اینجا، اما بحث من اساساً ناظر است بر بهره گیری از ظرفیت و قابلیت نهادهای صنفی افشار مختلف مردم (بمنابه بخشی مهم از نهادهای جامعه مدنی) در چهارچوب تمرکز زدایی از قدرت سیاسی. بدیهی است که دایره تشکل های فعال در محل کار، به تشکل های صنفی صرف محدود نیست و برخی از تشکل های محل کار می توانند بمنابه نهاد اقتصادی - مدیریتی و یا نهاد سیاسی - قدرتی جزئی مهمی از سیستم اقتصادی و یا دستگاه قدرت سیاسی محسوب گردند. چنین تشکل هایی طبیعتاً تشکل هایی از جنس نهادهای اقتصادی و یا از نوع قدرت سیاسی خواهند بود. امری که آنها را از شمول نهادهای جامعه مدنی خارج خواهد کرد. وجود نهادهای اقتصادی - مدیریتی و یا سیاسی - قدرتی محل کار و نقش تعیین کننده این نهادها در ساختار دموکراسی مشارکتی و دموکراسی اقتصادی، اما به هیچ وجه اهمیت حضور مؤثر و کارساز نهادهای صنفی نیروی کار (بمنابه نهادهای جامعه مدنی) در اداره و مدیریت سازمانها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی را کم رنگ نمی کند. تا آنجا که به تشکلهای صنفی و نهادهای جامعه مدنی مربوط است، بسترسازی قانونی و ایجاد شرایط لازم برای مشارکت مؤثر و جدی این نهادها در اداره، کنترل و نظارت بر سازمانها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی گام بزرگی بسوی محدود کردن حوزه اقتدار دولت، تمرکز زدایی از قدرت سیاسی و ایجاد ظرف لازم برای دیدن منافع و خواست های متلون اقشار کوچک و بزرگ اجتماعی و شنیدن صدای گروه هایی است که بر خواسته های عموم بشری و بر نیازهای باز تولید حیات زیست و حیات اجتماعی پای می فشارند.

حتی با وجود نهادهای خود مدیریتی کارگران و حقوق بگیران بر مسند مدیریت مؤسسات و واحدهای اقتصادی و حضور مؤثر نهادهای سیاسی - قدرتی خود ویژه کارگران و زحمتکشان در ارگانها و سازمانهای متولی اقتصاد کلان، ضرورت وجودی اتحادیه ها و سندیکاها کارگری نمی تواند مورد سوال باشد. با وجود نهادهای خود مدیریتی قدرتمند و تصمیم ساز کارگران در عرصه هدایت و مدیریت مؤسسات و واحدهای اقتصادی نیز، اتحادیه ها و سندیکاها می توانند به عنوان یک نهاد نظارتی - کنترلی نقش مهمی در هدایت و مدیریت این مؤسسات و واحدهای اقتصادی بعهده بگیرند. کنفدراسیون اتحادیه ها و سندیکاها کارگری نیز می تواند به عنوان یک نهاد نظارتی - کنترلی نقش مهمی در ساماندهی بینه تر اقتصاد کلان به عهده داشته باشند. علاوه بر هر موسسه و واحد اقتصادی ما می توانیم شاهد حضور بیش از یک اتحادیه و سندیکا (برخلاف نهاد های خود مدیریتی) باشیم. امری که احتمالاً می تواند به انعکاس بهتر و بیشتر خواست ها و مطالبات آحاد کارگران و حقوق بگیران و طرح برخی از مطالبات ویژه طیف هایی از کارگران و حقوق بگیران یاری رساند.

دموکراسی و مبارزه طبقاتی / کتاب دوم: مبارزه طبقاتی در انگلستان

پرولتاریا (قسمت دوم)

4- پرولتاریا و لیبرال رادیکال اصلاح قانون انتخابات

شکست های جنبش سندیکایی و تعاونی برای طبقه کارگر انگلستان این واقعیت را روشن ساخت که منافع صنفی ایشان در ارتباط گسست ناپذیر با شرایط سیاسی کشور قرار دارد. از این رو کارگران مابوس از مبارزه ی سندیکایی و تعاون گرایی، توجه خود را به سمت راه حل های سیاسی معطوف داشتند. این تغییر در ذهنیت طبقه کارگر مصادف بود با تلاش لیبرال رادیکال ها برای تغییر قانون انتخابات.

انگلستان در سال ۱۸۱۵ میلادی، هنگامیکه جنگ با ناپلئون به پایان رسید، خود را در شرایطی کاملاً متفاوت با قرن هیجدهم یافت. رشد سرمایه داری در نتیجه ی انقلاب صنعتی و ظهور شهرهای بزرگ و پر جمعیت، تقسیمات کشوری را به شکلی ریشه ای منحول ساخته و توازن قوای اجتماعی نیز به علت رشد سرمایه ی صنعتی، به نفع سرمایه داران بطور عمومی و مشخصاً سرمایه داران صنعتی چرخیده بود. اما در تقسیمات جغرافیای سیاسی رسمی در قوانین انتخابات هیچ تغییری ایجاد نگشته بود. در نتیجه، بورژوازی صنعتی که اقتصاد انگلستان بر پایه ی سرمایه ی او می چرخید، از فرستادن نمایندگانش به پارلمان محروم مانده بود. این اوضاع، مبارزه ی ناگزیر بورژوازی صنعتی برای گرفتن سهمی از قدرت سیاسی متناسب با وزن اجتماعی اش را در پی داشت.

انشعاب نظری «لیبرال رادیکالیسم» از اصول کلاسیک لیبرالیسم نیز تحت تأثیر این دگرگونی در روابط و مناسبات طبقاتی جامعه ی انگلستان حادث گشته بود. لیبرال رادیکال ها، همچون اسلاف کلاسیک خود، معتقد به حفظ سلطنت مشروطه و الگوی لیبرالی حکومت بودند و آن را بهترین شکل برای پیشبرد اهداف خود و دستیابی به منافع شان می دانستند. همچنین، تحت تأثیر افشاگری های «ادموند برگ» [19] «دریافته بودند که الگوی حکومتی لیبرالیسم تنها زمانی پاسخگوی معضلات اجتماعی مانع رشد سرمایه داری خواهد بود که نقش اشراف در آن به حداقل رسد. ادموند برگ در نطق تاریخی خود گفته بود: «آن افراد دغلكار و دسیسه باز که، بدون پذیرش و خواست عمومی، با یکدیگر به تانی می نشینند تا شرارت جمعی خود را به بهای بالاتر بفرروشند، و بنابراین عموماً مورد نفرت اند. هرگز نباید در دولت نقش حاکمانه ای داشته باشند، زیرا آنان هیچگونه رابطه ای با احساسات و افکار مردم ندارند.» [20] «ترجمه ی گفته ی برگ از زبان لیبرالی به عامه فهم اینست که، حکومت در دست کسانی قرار گرفته است که با تانی با یکدیگر، جلوی هر گونه تغییری در ترکیب هیئت حاکمه را گرفته اند.

ادموند برگ هرگز ایجاد تغییر در شکل عمومی حکومت مشروطه و الگوی لیبرالی قدرت را در نظر نداشت، بلکه تنها خواهان شکستن انحصار اشرافیت و بورژوازی بزرگ تجاری در آن بود. اما نقطه ضعفی که او در این الگو یافت و افشا کرد، برای ما، روشن کننده ی خصلت غیر دموکراتیک الگوی لیبرالی قدرت، یعنی «حکومت برگزیدگان مردم بر مردم» است. چرا که، همانطور که ارسطو در مورد حکومت دموکراسی گفته بود: «همواره می توان عده ی معدودی را خریداری کرد، اما تمامی مردم را هرگز» [21]

لیبرال رادیکال هایی که تحت تأثیر منافع بورژوازی صنعتی در قرن نوزدهم بوجود آمده بودند، اینک برای تغییر در تقسیم قدرتی که در اواسط قرن هفدهم صورت پذیرفته بود، با همین خصیصه ی حکومت لیبرالی مشکل پیدا کرده بودند. آیا می توان علیه خصوصیت نظامی مبارزه کرد بدون آنکه تغییری در آن بوجود آورد؟ آیا می شد انحصار قدرت نمایندگان را نابود ساخت بدون آنکه پای مردم را به قدرت باز کرد؟ نه، و بله!

کارگران اینک خواهان دخالت در سیاست گشته و حق داشتن رأی را طلب می کردند. برای رادیکال هایی که علیرغم خودی بودن شان از داشتن نقش در نظام سیاسی حاکم محروم بودند، واضح بود که هیئت حاکمه هرگز به کارگران اجازه ی دخالت در امور را نخواهد داد. پس می شد مبارزه ی کارگران را بر علیه نظام سیاسی حاکم تشویق کرد، و یا حتا برانگیخت، و هیئت حاکمه را وادار به پذیرش خود ساخت. ایشان برای شکستن انحصار قدرت اشراف و بورژوازی بزرگ تجاری، نیازمند فشار متحدانه ی توده های کارگری از پایین بودند تا بتوانند خواسته های خود را به «قدرتمندان» تحمیل کنند. اقدام فرانسویس پلیس و جوزف هیوم، آگاهانه و نا آگاهانه، در خدمت این هدف صورت پذیرفته بود.

معضلات رشد سرمایه ی صنعتی در قرن نوزدهم

آلبر ماله، در کتاب معروف خود، «تاریخ قرن نوزدهم»، نیازهای سرمایه داری انگلستان و معضلات کُند کننده ی شتاب رشد آن را به خوبی توضیح می دهد: «انگلیسی ها ... خود را با مسائل سخت و مهم داخلی مواجه یافتند. یکی مسایل سیاسی قدیم و دیگر مشکلات اقتصادی جدید. مسایل سیاسی عبارت بودند از اصلاح انتخاباتی، که لزوم آن قبل از ۱۷۸۹ پیش بینی می شد. مشکلات اقتصادی نیز به علت «قانون غلات» که برای حمایت از محصولات زراعی انگلستان در مقابل رقابت های خارجی وضع گردیده و گرانی فوق العاده ای را در قیمت نان یومیه و مخارج زندگی عمومی ایجاد

کرده بود. همچنین، بحران صنعتی و تجارتي که نتیجه تکميل ماشين و صنايع کارخانه ای بود به وخامت اوضاع کمک کرده، زیرا از یکطرف در میزان تولید افزایش کلي حاصل شده و از طرف دیگر بازارهای خارجی بر روی کالاهای انگلیسی بسته بود. مجموع این اوضاع تنزل در دستمزد و قدرت خرید مردم را پدید آورد.

حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و اصلاح امور مملکتی برای هماهنگی با نیازهای قرن جدید در سیستم پارلمانی انگلستان لازم می داشت که در حله ی اول اصلاح در قانون انتخابات را که از قرن ها پیش دست نخورده باقی مانده بود، اجرا کنند. انتخابات در انگلستان یادگاری از قرن چهاردهم بود که حق انتخاب شدن و حق رأی را فقط به دو گروه اجتماعی داده بود. در روستاها این حق به مالکینی داده می شد که حداقل عایدات ایشان به چهل شیلینگ در سال برسد. و در شهرها، هیئت های صنفی چنین حقی را دارا بودند. طریقه ی انتخابات در انگلستان نیز دو نوع از وکلا را راهی مجلس می کرد: اول نمایندگان روستائیان یا کانتی ها [22] و سپس نمایندگان شهرها یا بورگ ها. [23] از بیست میلیون جمعیت شهرها تنها ۴۴۰ هزار نفر از حق رأی برخوردار بودند که می بایست ۶۵۴ نماینده به پارلمان بفرستند.

مشکلات انتخابات از دو مرجع بود. یکی اینکه تعداد نمایندگان به نسبت توزیع جمعیت نبود. مثلاً در ایرلند و اکس برای هر ۵۵ هزار نفر یک نماینده به مجلس می رفت در صورتیکه در انگلستان برای هر ۲۳ هزار نفر یک نماینده انتخاب می شد. در درون سرزمین اصلی انگلستان نیز تناسبی بین ولایات وجود نداشت. چرا که، برخی مناطق که دارای اکثریت رأی دهندگان را در خود جای می داد تنها ۱۸۶ نماینده و در شهرهایی که در اقلیت بودند ۴۷۶ نماینده داشتند. نسبت نامتناسب ایشان به حدی بود که میزان نمایندگی بورگ ها دو برابر و نیم کانتی ها بود.

از میان شهرها هم نمایندگی به درستی متجلی نمی گشت. چرا که مدت چهار قرن بود که حوزه های انتخاباتی مورد تجدید نظر قرار نگرفته بودند. مثلاً شهری که سابقاً پر جمعیت بود به یک خانواده تقلیل یافته بود و می بایست دو نماینده به پارلمان بفرستد، اما شهرهای جدیدی که تعداد نفوس آنها از یکصد هزار نفر هم می گذشت، اصلاً نماینده نداشتند. این شهرهای ویرانه اغلب به ملاکین عمده تعلق داشتند که مطابق این ترتیب برخی ده و برخی دوازده کرسی وکالت در اختیارشان بود. و این کرسی ها را برای خود یا دوستانشان نگاه می داشتند و یا در مقابل مبالغی گزاف می فروختند. خریداران اعتبارنامه وکالت اشخاصی بودند که از صنعت و تجارت هندوستان توانگر شده بودند و مردم آنها را «نواب» می خواندند. چنانکه یکی از آنها در سال ۱۸۱۲ صندلی خود را در مجلس عوام به مبلغ ۸۰۰ هزار فرانک خرید. [24]»

البته او در ادامه توضیح می دهد که انتخابات نیز حساب و کتاب نداشت. بدین صورت که در بیشتر مواقع اصلاً مبارزه ی انتخاباتی ای در کار نبود. اکثر کرسی های انتخاباتی به اندازه ی داوطلبان نامزدی بودند که مستقیماً به مجلس راه می یافتند. در جاهایی هم که نامزدها بیش از کرسی ها بود و انتخاباتی صورت می گرفت، شخصی با لقب «کلانتر [25]» وجود داشت که در محل انتخابات حضور یافته و نام نامزدها را اعلام می نمود و حاضرین در محل با بالا بردن دست رأی می دادند. اما تشخیص اینکه آیا تمامی حاضرین واجد شرایط رأی دادن هستند یا نه؟ و یا اینکه اصلاً چند نفر رأی داده اند؟ آیا اکثریت بودند یا نه؟ تماماً با کلانتر بود. هر چه که او اعلام می نمود، نتایج قانونی و رسمی انتخابات محسوب می شد. پس با این اوصاف می بینیم که اکثریت نمایندگان از طرف اقلیت بسیار قلیلی به مجلس راه می یافتند.

مبارزه برای اصلاح قانون انتخابات

نهضت اصلاح قانون انتخابات در ۱۸۱۶ میلادی توسط نمایندگان نظری بورژوازی صنعتی شکل گرفت. اشکال مبارزه، تظاهرات عمومی و ایراد سخنرانی های آتشین بود. شعار مرکزی آن نیز «حق رأی عمومی» بود تا بتواند کارگران بیشتری را به شرکت در آن ترغیب کند. برتراند راسل، آن را حرکتی بسوی «دمکراسی» می نامد. او می گوید: «مشکل ترین پیکار که در این نهضت بسوی دمکراسی جریان داشت، همانا اولین پیکار، یعنی پیکار برای لایحه اصلاح بود که در سال ۱۸۳۲ به پیروزی رسید. اصلاح مجلس عوام هم بوسیله ی الغاء باروها(بورگ ها) ی بی پایه و هم از طریق بسط حق رأی ... مورد حمایت سیاستگزاران متنفذ قرار داشت ... بنابراین هنگامیکه ویگ ها تحت فرمانروایی «گری» در سال ۱۸۳۰ به قدرت رسیدند، برای صورت دادن اقدامی آغاز به کار کردند که به زعم ایشان می بایست هنگامیکه «بیت کپتر» برای نخستین بار به قدرت رسید، آن را آغاز می کرد. گو اینکه پیشنهادهای ایشان حالت میانه روی داشت، اما زبانشان خاص دمکراسی بود. «لرد جان راسل» ضمن طرح لایحه اصلاح گفت که آنان مصممانه خواهان آن هستند که مجلس عوام «نباید از نمایندگان طبقه ی کوچکی که دارای منافع خاصی هستند متشکل باشد، بلکه باید مجمعی را بوجود آورد ... که نماینده ی مردم باشد، از میان مردم برخیزد و همدرد و غمخوار مردم باشد ...» هرچند لایحه اصلاح صد در صد از طریق قانون اساسی به تصویب رسید، اما توانست بدون تهدید موثری برای انقلاب به صورت قانون در آید. طبقه متوسط برای اینکه آن را به صورت تهدید کاری و موثری در آورد می بایست از حمایت کارگران برخوردار می شد، و برای این منظور می بایست امیدهای ایشان را بر می انگیخت. اقدامی که فی الواقع صورت پذیرفت هیچ تأثیری به حال کارگران نداشت، بلکه آنان را در برخی مکان ها، مانند وست مینیستر که قبلاً دارای حق رأی بودند، از این حق محروم ساخت. طبقه متوسط در حالی که از انحصار قدرت سیاسی اشراف تنفر داشتند خواستار نظامی نبودند که در آن کارکنان ایشان دارای حق رأی بشوند. لایحه اصلاح در حقیقت درست همان چیزی بود که طبقه متوسط طلب می کرد ... هر چند اغلب وزرا همچنان از زمره اشراف بودند، مجمع انتخاب کننده ای که ایشان می بایست به آن توسل کنند از بازرگانان، تولیدکنندگان و معازه داران تشکیل می یافت. قدرت نهایی در دست های جدیدی قرار گرفت، و متدرجاً حالت سیاست در انگلستان دگرگون شد. [26]»

در سال ۱۸۳۲ بورژوازی صنعتی با اصلاح قانون انتخابات توانست راه خود را به قدرت باز کند و همراه اشراف جدید در موضع حکومت قرار گیرد. اما برخلاف تعهدات و تبلیغاتشان به طبقه کارگر، قانون اصلاح انتخابات برای این طبقه، نه تنها دستاوردی نداشت که در بسیاری موارد آنها را از حقوقی که قبلاً داشتند محروم ساخت. این خیانت لیبرال رادیکال ها خشم طبقه کارگر را جوشان کرد و به او آموزاند که اگر قرار است به حقوق سیاسی خود دست یابد باید آستین ها را بالا زده و مستقلانه و مستقیماً اقدام نماید. در چنین شرایطی بود که جریانی از «اتحادیه کارگران لندن» سر برآورد و نظر اکثریت کارگران و دیگر محرومان را به خود جلب کرد و در تاریخ انگلستان و جهان به نام «جنبش چارتریست ها» (طرفداران منشور) شناخته شد.

ادامه دارد ...

کارگران مبارز! انقلابیون کمونیست!

برای هرچه غنی تر کردن محتوا و سراسری تر کردن پخش نشریه

با ما همکاری کنید

proletariat1871@gmail.com